

سال اول / شماره چهارم / آذر ۱۳۹۶

ادب و فن مادریه

سال چهارم



بسم الله الرحمن الرحيم

مدیر مسئول موسسه: آوین کلهر

همکاران: زرتشت محمدی، میثم رجبی، نیلوفر مسیح و آریو همتی.

آدرس: کرمانشاه، اسلام آباد غرب، هفتصد دستگاه، بلوار معلم، مجتمع غدیر.

سرودهایی از: آرش آذرپیک، نیلوفر مسیح، آریو همتی، میثم رجبی، رحمت غلامی، فرزانه اکبری، زرتشت محمدی، سعید امامی، کیا یارسان، رویا کارپسند، ثنا صمصامی، فریبا ناد علی، هدیه قلی یار، مهسا جهانشیری، سمیه شکری، الناز عباسی، ماجو مهری، مریم ناظمی، زهرا غلامی، فرنگیس اسدی، اقدس نگاهداری، مسعود علی بابایی، آرش اولاوندی، پروین شاهرادی، لاله پارسا، فرسامه پارسا، لیلا ادبی، نسیم سبزی، سید جواد حسینی تیرتاشی، ملیحه ترکمن زاده، علی پرندین، امین پرندین.

ماهنامه ادبی قلم سبز مرصاد

فصل نخست: مقاله

سال اول / شماره چهارم / آذر ۱۳۹۶

تحلیل واژه بر مبنای الگوی ارتباطی یاکوبسن نوشته نیلوفر مسیح

تکنیک زبانی در فراشعر مکتب اصالت کلمه نوشته آریو همتی

فصل دوم: فراشعر و فراداستان اصالت کلمه

فصل سوم: غزل، غزل مینی مال و رباعی

فصل چهارم: واژه

فصل پنجم: اشعار آزاد

فصل نخست: مقاله

تحلیل واژانه بر مبنای الگوی ارتباطی یاکوبسن

نیلوفر مسیح

چکیده: واژانه، ژانری است که به جرات می توان گفت؛ در زبان و ارتباط با مخاطب ایجاد هنجارگریزی کرده است. خصوصاً اینکه ارتباط با مخاطب برقرار نمی شود، مگر اینکه مخاطب بر رمزگان متن چیره شده و از طرز چینش خاص موجود در واژانه معنا و معنای ثانویه ای را اخذ کند. این پژوهش به بررسی دیدگاههای زبانی و ادبی می پردازد؛ به همین منظور با توجه به الگوی یاکوبسن (تولد: ۱۱ اکتبر ۱۸۹۶ - درگذشت: ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۲) زبان شناس روسی و نظریه پرداز ادبی به تحلیل عناصر اصلی ارتباط یعنی، زبان، پیام (شعر)، فرس-تنده (ش-اعر) و گیرنده (مخاطب و خواننده) می پردازد. ژانر واژانه به ارتباط معنا با طرز نوشتار، فراروی از زنجیره ی گفتار، چگونگی ارتباط عناصر در متن، رمزگان متن، درک مخاطب در افاده ی معنا، و ارتباط اندیشه و ادبیت اثر با مخاطب اشاره دارد. و در باب شعر به نوگرایی در ضمن توجه به سنت های ادبی، ایجاد محدود نکردن نگاه فقط به یک بعد خاص، ارتباط بی واسطه با عناصر ادبی موجود در شعر و داستان و سایر پتانسیل های کلمه، مراقبه شناور و حرکت بسیط در متن و... اعتقاد دارد. واژانه زیر مجموعه فراشعر کلمه محور در مکتب ادبی اصالت کلمه است؛ در فراشعر اعتقاد بر این است که، از تمام پتانسیل های کلمه در خدمت متن و با توجه به موقعیت های متفاوت در متن باید بهره برد. گاه این پتانسیل یک جهان بینی است که در پس یک کلید واژه نهان است و گاه یک تصویر زیبا و یا یک عاطفه و حس خاص.

در واژانه درک و ارتباط با مخاطب بسیار مهم است، آنچنانکه می توان گفت یکی از عناصر مکمل در متن ارتباط خاصی است که مخاطب با متن برقرار می کند و وارد متن می شود؛ در واژانه مخاطب جزئی جدای از متن نیست بلکه همچون مولف دخیل در متن است.

کلیدواژگان: واژانه، نظریه ی یاکوبسن، ارتباط زبان، پیام.

مقدمه:

واژانه یک ژانر نو ظهور در ادبیات معاصر ایران است که دو هدف دارد؛ فراروی از قواعد زنجیره‌ی گفتار و دستور زبان و دو رسیدن به متنی که در آن وجود واژگان هدف نوشتار است. واژانه از نظر توجه به کلمات بدون همنشینی با کلمات دیگر در انتقال معنا توجه و اهتمام بسیار دارد؛ که در آن مولف، متن، رمزگان متن، پیام و مخاطب در هم افزایی با هم اندیشگی و ادبیت و عاطفه را منتقل می‌کنند. در واژانه محوریت محتوا بر جنبه‌های گوناگونی است از جمله؛ عواطف و احساسات مذهبی، اجتماعی، دریافت‌های شخصی از طبیعت و ارتباط با عناصر طبیعی در متن، جهان و رویدادهای مهم در جهان، پرداختن به خود و مسئله‌ی وجود، فمینیسم و پرداختن به حقوق زنان و کودکان در جامعه و ...

از جمله خصوصیات واژانه ساختار و فرم در آن است؛ بدین ترتیب که هر احساس یا پیامی میتواند فرم و ساختار منحصر به خود را داشته باشد، و در این میان متن و چیدمان کلمات نقش به‌سزایی در ارتباط با مخاطب را بر عهده دارد. زیرا نحوه‌ی چیدمان واژگان که معمولا در اثر شهود ادبی و یا فوران احساسی و یا حتی نتیجه‌ی درک یک امر عقلی و فلسفی است با رمزگان متن ارتباط تنگاتنگی دارد. کشف اینکه ارتباط بین دو واژه بر چه مبنایی است مخاطب را وارد متن می‌کند. گاه دو واژه و یا طرز چیدمان به خصوصی حاوی معنای خاصی است. مثلا بین دو واژه ارتباط تشبیه، استعاره، تضاد، مجاز، کنایه و... برقرار است؛ و کشف معنای و ارتباط اولیه و ثانویه‌ی این واژگان با شهادت مولف بر دوش مخاطب متن است پس می‌توان گفت که، در واژانه محوریت ارتباط می‌تواند بر عهده‌ی تمام عناصر متن باشد.

هدف ما در این مقاله تحلیل واژانه بر مبنای فرایند ارتباطی یا کوبسن است، ما تلاش می‌کنیم بفهمیم که کدام یک از این فرایندهای شش‌گانه در واژانه وظیفه خطیر انتقال پیام را بیشتر از عناصر دیگر بر عهده می‌گیرد. بنابر این ابتدا از همه باید نظریه فرایند ارتباطی یا کوبسن را بشناسیم.

نظریه فرایند ارتباطی یا کوبسن

رومن یا کوبسن، زبان‌شناس روسی تبار، در عرصه‌ی زبانشناسی و ادبیات انتقادی نظریه‌های فراوانی دارد. نظریه‌ی «ارتباط» او از جمله منسجم‌ترین طرح‌های ارتباطی است. با توجه به تنوع نظریه‌ها و دیدگاه‌ها برای ورود به تحلیل موضوع باید از یک دیدگاه قابل اطمینان و بدون خدشه استفاده کرد. نظریه‌ی ارتباط رومن یا کوبسن هنگامی که نقش‌های زبان و روند ایجاد

ارتباط را تحلیل میکند، می تواند برای تحلیل بهترین گزینه باشد. او معتقد است فرستنده پیامی را برای گیرنده می فرستد. این پیام برای آنکه موثر باشد، باید به زمینه یا مصداقی ارجاع دهد و گیرنده بتواند آن را دریابد. همچنین به رمزی نیاز دارد که تا حدی بین گیرنده و فرستنده یا به عبارت دیگر بین رمز گذار و رمز گردان مشترک باشد. و سرانجام به تماس نیاز است یعنی مجرای فیزیکی و پیوندی روانشناختی میان فرستنده و گیرنده و پیام که به هر دو امکان می دهد ارتباط کلامی برقرار کنند و آن را ادامه دهند. (یاکوبسن، 1960: 54) منظور یاکوبسن از رمز، نظامی از هنجارها و قواعد زبانی است که اثر بر اساس آن شکل می گیرد و درک خواننده از اثر از طریق آشنایی با این قواعد و نشانه های زبانی مشترک صورت می گیرد. پیام نیز در این الگوی ارتباطی فقط معنا نیست، بلکه صورت زبانی اثر ادبی است. ناگفته نماند که «پیام» به تنهایی نمی تواند معنی کنش را تفهیم کند. بخش زیادی از ماحصل ارتباط به سایر عوامل ارتباطی بر می گردد. یاکوبسن شش عنصر تشکیل دهنده فرایند ارتباط یعنی: «گوینده، مخاطب، مجرای ارتباطی، رمز، پیام و موضوع» را تعیین کننده نقشهای زبان میداند. این شش جزء فرایند ارتباط، تعیین کننده کارکردهای ششگانه ای برای زبان است. در کارکرد عاطفی، جهتگیری پیام به سوی گوینده است. در کارکرد کنشی، جهتگیری به سوی مخاطب است. در کارکرد ارجاعی، جهتگیری پیام به سوی موضوع و زمینه پیام در کارکرد فرازبانی جهتگیری به سوی رمز و در کارکرد همدلی، جهتگیری به سوی ایجاد تماس و سرانجام در کارکرد ادبی، جهتگیری پیام به سوی خود پیام است. از میان این عناصر، پیام، فرستنده و گیرنده مورد نظر اغلب نظریه پردازان قرار گرفته است؛ مثلا رمانتیکها به نویسنده، پدیدارشناسان به خواننده و فرمالیستها به خود اثر توجه ویژه ای دارند. در نقد کلامی نیز این عناصر مورد توجه قرار میگیرد. بسیاری از نویسندگان و شاعران نیز آگاهانه یا ناخودآگاه به این عناصر توجه داشته اند. این نظریه، نقطه شروع خوبی برای شناخت دیدگاه شاعران و نویسندگان درباره ادبیات و اجزای آن است. «به نظر میرسد که در پاسخ به این پرسش همیشگی که ادبیات چیست، نظریه فرایند ارتباطی یاکوبسن تا حد زیادی کارساز است» (علوی مقدم، 1381: 231). این نظریه به نظریه ارتباط یا فرایند ارتباطی مشهور شده است. در این مقاله علاوه بر زبان به سه رکن اصلی ارتباط (پیام، فرستنده و گیرنده) در آثاری که با عنوان واژه شناخته شده اند، خواهیم پرداخت.

بحث نقش های زبانی

در الگوی ارتباطی یاکوبسن هر یک از عوامل شش گانه ی ارتباط نقش و کارکردی دارند. با تکیه بر اینکه در پیام کدام یک از عناصر ارتباط، چیرگی دارد یکی از نقش های شش گانه ی زبان رقم می خورد. هر یک از سازه های ارتباطی: فرستنده، گیرنده، موضوع، رمز، تماس، و پیام به

ترتیب دارای نقش های ترغیبی، عاطفی، همدلی، ادبی، فرازبانی و ارجاعی هستند.

نقش ترغیبی

هنگامی که جهت گیری پیام به سمت مخاطب باشد، نقش ترغیبی زبان غالب است. به نوعی می توان گفت هنگامی که ارتباط بر گیرنده (مخاطب) متمرکز باشد؛ کارکرد ترغیبی برتری می یابد. جملات امری، ندایی و دعایی بارزترین نمود این کارکرد محسوب می شوند. در کنار این همچنین بسیاری از جملات خبری که به قصد ترغیب بیان می شوند؛ نقش ترغیبی دارند هنگامی که هدف از کلام جلب مشارکت گیرنده (مخاطب یا خواننده) یا برانگیختن وی باشد، نقش انگیزشی یا ترغیبی زبان تحقق می یابد. این کارکرد زبان در تبلیغات نقش مهمی دارد. (گیرو، 1380: 21)

«انتخاب»

خدا	دریا
انسان	ماهی
ابلیس	تور

□ □

ماهی

دریا؟	تور؟
-------	------

□ □ □

رقص آتش « پروین شاهرادی »

در این متن نویسنده با ایجاد ارتباط تشبیه بین واژگان در اپیزود اول سعی دارد وجه شبه ی را که محذوف است برجسته تر نشان دهد مثلا وجه شبه بین دریا و خداوند گستردگی و بی انتها بودن آن است؛ و وجه شبه بین انسان و ماهی که هر دو موجوداتی هستند متحرک، و وجه شبه بین تور و شیطان که در حيله گری و دام بودن آنها است، بیان می کند. نویسنده می خواهد به مخاطب این پیام را القا کند که بین خوبی و بدی، بین نور و تاریکی و بین دریا که در اینجا مظهر پاکی و گستردگی نعمات الهی است، انتخابی به گزین داشته باشد. و گرنه طعمه آتش خواهد شد؛ همانند ماهی که تور و دام بلا را انتخاب می کند. پس می توان گفت در واژ

انه به لحاظ اندیشه محوری و تعهد به اجتماع، جهت گیری پیام به سمت مخاطب است. هر چند در واژانه با جملات امری و شبه جمله ها برخورد نمی کنیم؛ و معمولا با درک رابطه کلمات در چیدمان های متفاوت معنا انتقال می یابد و گاه در پس استعاره و تشبیهات مخاطب دلالت های معنایی را کشف می کند. در واژانه هایی که نقش ترغیبی زبان را برجسته کرد اند؛ معمولا نتیجه تعلیم و ترغیب و اندرز و یا حتا تعلیم گوینده یعنی شاعر و نویسنده مشخص است. که به وسیله ی نتیجه گیری به مخاطب القا می کند که راه را از بی راهه بشناسد.

« وطن »

زن کودک

پرچم تفنگ

□ □

زن گلوله

پستانهای درد

چکه

چکه

□ □ □

خاک سرخ « نیلوفر مسیح »

در واژانه فوق حس وطن پرستی و وطن دوستی به مخاطب القا می شود، و هدف ترغیب و تشویق به از جان گذشتگی در راه وطن و پرچم میهن است. در اپیزود اول زنی به تصویر کشیده شده است که دارای کودکیست؛ پس بین زن و کودک رابطه مالکیت و بین پرچم و تفنگ نیز رابطه پاسبانی و هراست برقرار است. در اپیزود دوم زن با دارا بودن فرزند و شاید کودک شیرخوار وظیفه ی پاسبانی و هراست از پرچم را به عهده می گیرد و با شیریه ی وجود خود خاک وطن را ابیاری می کند. در اینجا نیز محور پیام متن به سوی مخاطب است. و گوینده با بهره گیری از این موضوع که حتی زنان دارای نوزاد شیر خوار نیز از پرچم وطن با خون خود پاسبانی می کنند؛ مخاطب را تشویق و ترغیب به وطن پرستی می کند.

نقش عاطفی

اگر جهت گیری به سوی گوینده باشد، نقش عاطفی زبان برتری دارد. این کارکرد زبانی بیانگر نگرش و احساس درونی گوینده (شاعر یا نویسنده) نسبت به موضوعی است که درباره ی آن سخن می گوید. در واقع باید گفت، گوینده در مرکز نقش عاطفی قرار دارد. در این کارکرد به کارگیری زبان برای بیان حالات عاطفی و شخصی لزوا برای ایجاد ارتباط صورت نمی گیرد. این کارکرد زبانی « نمایانگر احساس مستقیم گوینده از موضوعی است که درباره اش صحبت می کند. این نقش زبانی بیانگر احساس عاطفی خاصی است که می تواند واقعی باشد، یا اینچنین وانمود شود. (یاکوبسن ، 1380: 263) » یاکوبسن معتقد است که نقش صرفا عاطفی زبان در حروف ندا تظاهر می یابد، مانند ای وای، یا حتی در اصواتی مانند نچ نچ! و جز آن. این نقش نخستین بار توسط مارتینه مطرح شد. (صفوی، 1383: 31)

با توجه به نحوه ی چیدمان در واژانه و فراروی از زنجیره ی گفتار و همنشینی کلمات، در واژانه به ندرت «من» خصوصی شاعر در مرکز قرار خواهد گرفت. نویسنده در واژانه با دیگری به هم آنی می رسد و دنیای اطراف را در چیدمان به خصوصی به تصویر می کشد، این تصویر حامل معنا و دلالت است. و می بایست بیانگر اندیشه ای و گفتمانی باشد؛ لذا به جز در مواردی ما کمتر شاهد جهت گیری پیام به سمت گوینده هستیم. اگر احساس و عاطفه ای در واژانه منتقل می شود حاصل فراروی از من خصوصی و پرداختن به من های اجتماعی و انسانی است. در واقع در واژانه سوبژکتیویته در مرکز پیام نیست بلکه از فردیت خود فراروی می کند و عواطف انسانی را در قالب تصویر به نمایش می گذارد.

مثلا در نمونه زیر:

«سایه ها»

سرباز نامه

معشوق آغوش

□ □

فریاد تیر

دو جسد « لیلا مقدس»

نویسنده با به نمایش گذاشتن دو تصویر پیاپی درصدد بیان تلخی رفتار انسانها با یک رابطه ی عاطفی است، ضمن اینکه به نقد رفتار اجتماع در برابر انسانها می پردازد. نویسنده با بیان تصویر و اندیشگی متن انزجار خود را از این رفتار نابه سامان ابراز میدارد؛ هر چند خود در مرکز پیام نیست. و این پیام غیر مستقیم به مخاطب انتقال می یابد. بنابراین این می توان گفت

کارکرد عاطفی در واژانه نسبت به دیگر انواع کارکردهای زبان در سطح پایین تری قرار دارد.

« زندگی یک شاعر »

باران:

قطره

قطره

□ □

شراب:

جرعه

جرعه

□ □

زن:

بوسه

بوسه « رضا آذریچک »

اما در واژانه فوق گوینده و احساسات او یعنی شاعر در مرکز پیام قرار گرفته است و شعر را ماحصل عشق می داند. همانطور که باران قطره قطره، می چکد و خودش را ابراز و بیان می دارد و شعر نیز از عشق بازی و عشق بین دو انسان شکل می گیرد. بوسه در اینجا استعاره ای از وحدت بین دو انسان است. در این اثر شاعر درصدد بیان پیام و یا ارتباط با مخاطب نیست بلکه می خواهد احساس اش را در مورد زندگی و خصوصا زندگی یک شاعر بیان می کند. بنابراین این خود و احساس اش در مرکز پیام است.

3-نقش همدلی

هرگاه جهتگیری پیام به سمت تماس (مجرای ارتباطی) معطوف شود، کارکرد همدلانه تحقق می یابد. به طور کلی باید گفت هدف از ایجاد ارتباط در این کارکرد برقراری، تداوم یا قطع ارتباط است (سلدون، 1372: 7-8). شاعر معمولاً از طریق ارتباط همدلانه می خواهد افراد و مخاطبانی که همفکر و همدل او هستند، پیدا کند؛ و با آنها همدلی نماید. شکل گیری اتحاد و همدلی نیازمند توجه و تمرکز بر فضایل اخلاقی و ارزش هایی است که شالوده ی نگرش انسان دوستانه را بین افراد فراهم نمود. و آنان را برای روابطی صلح جویانه متعهد می گرداند. (محمدی، 1380: 333) یکی از مهمترین راهکارهای دستیابی به همدلی، توجه به اوامر الهی و دستورات پیامبر است.

« قلم شکسته »

میله	میله
	مرد
میله	میله
	□ □
	سقف
چکه	چکه
	زن
	□ □
خیابان	کودک
« رعنا زهتاب »	_ فال !!

نویسنده با به تصویر کشیدن اوضاع و احوال یک خانواده در موقعیت ها و شرایط گوناگون سعی در بیان همدلی و جلب همدلی مخاطب با کاراکترهای واژانه اش را دارد. در واقع این واژه فریاد است به سمت تمام انسانهایی که با دیدن این تصاویر حس نوع دوستی، انسان دوستی و همدلی آنها ترغیب و برانگیخته می شود. در واقع این واژانه علاوه بر کارکرد ترغیبی زبان کارکرد همدلانه را نیز برجسته کرده است. و سعی دارد با بیان این موضوع که انسانهایی که در شرایطی فجیع و سختی به سر می برند نیاز به همدلی و همبستگی ما دارند؛

اذعان کند که ریشه این شرایط سخت در دست انسانهای دیگر است. میله‌ها که در چیدمان به خصوصی مرد را احاطه کرده‌اند و نشان از دربند و محدود بودن مرد دارد در اثر علتی به وجود آمده‌اند و علت هر چه که هست منهی به این نتیجه می‌شود که کودک با دور ماندن از شرایط تحصیل و کسب علم و دانش، یک قلم شکسته است که در میانه‌های راه از حصول علم و دانش باز مانده است. باز ماندن یک انسان از علم و دانش که از نور علم و حکمت الهی نشأت می‌گیرد نیاز به همدلی و اتحاد ما دارد؛ تا تعداد قلم‌های شکسته در اجتماع به حداقل برسد. لذا نویسندگان انسانهای هم‌دل و نوع دوست را مخاطب قرار می‌دهد؛ و آنها را به دیدن و تفکر دعوت می‌کند. در این نوع واژانه‌ها کارکرد همدلانه برجسته شده است.

4- نقش ادبی

نقش ادبی یکی دیگر از نقش‌های زبانی تلقی می‌شود. در این نقش جهت‌گیری پیام به سوی خود پیام است. در این کارکرد ادبی زبان، پیام به خودی خود کانون توجه واقع می‌شود. و یاکوبسن این کارکرد را همچون رابطه‌ی میان پیام و خودش تعریف می‌کند. نمونه برجسته‌ی کارکرد زیباشناختی در آثار هنری دیده می‌شود. جایی که مرجع پیام، خود پیام است و این پیام دیگر ابزار ارتباط نیست، بلکه موضوع آن است. (گیرو، 1973: 22) ایجاد زیبایی در کلام، نقش مهم و حائز اهمیت در زبان به شمار می‌آید. «گوینده برای تاثیر بیشتر در کلام خود به آراستن کلام خود می‌پردازد؛ و از این نقش مدد جسته و از زبان به عنوان یک اصل زیبایی‌آفرین استفاده می‌کند. (باقری، 1373: 105)

این نقش با استفاده از الگوهای آوایی، آرایه‌های بدیع و بیان برجسته‌ی زیبایی‌شناسی زبان می‌افزاید. و توجه خواننده را به خود اثر جلب می‌کند. الگوهای آوایی و بیانی «عملکرد شاعرانه‌ی زبان، رابطه‌ی معمولیان نشانه و مصداق را به هم می‌زند و برخلاف زبان ارتباطی که در آن مصداق ارزش دارد، در این عملکرد زبانی، نشانه به عنوان موضوعی استقلال می‌یابد که به خودی خود دارای ارزش است. (طالبیان و حسینی سروری، 1387: 117) کارکرد ادبی زبان در واقع «نقطه» پیوند زبان شناسی و ادبیات به شمار می‌رود. در نقش ادبی تاکید بر پیام است. و از اینجاست که زبان پیام بر زبان معیار برجسته می‌شود. زبان شناسان این برجسته‌سازی را به دو طریق انجام می‌دهند، انحراف از زبان معیار با عنوان هنجارگریزی، و افزودن قواعدی بر زبان معیار، با نام قاعده‌افزایی. (طغیانی، 1390: 61)

«پيله‌ها»

آسمان

پروانه

□ □

جیغ کبود

□ □

ویلچر

اتاق شیشه ای « اقدس نگاهداری »

واژانه فوق یکی از واژانه هایی است که بر مبنای صنعت تشبیه سعی در ارایه پیام و انتقال معنایی به مخاطب دارد، و برای درک پیام می بایست به خود متن مراجعه کرد و پیام را دریافت کرد. بین زن و چراغ قرمز که روبه روی هم قرار گرفته اند رابطه تضاد و تقابل برقرار است. زن در اجتماع همیشه موجودی است که با باید ها و نباید های بسیاری در عرصه قانون، فرهنگ، خانواده، منصب های اجتماعی و ... روبه رو بوده است. نویسنده بین پروانه و زن رابطه تشابه برقرار کرده است؛ همانطور که خیلی از امور برای یک زن به مثابه چراغ قرمز و امور ممنوعه هستند، آسمان که در اینجا مظهر و استعاره ای از پرواز و رهایی است؛ نیز برای پروانه جزو امور ممنوعه ذکر شده است. در اپیزود دوم با ترکیب معروف هوشنگ ایرانی یعنی: «جغ کبود» روبه رو هستیم این ترکیب هم معنای فریاد ناشی از تصادف و برخورد را می رساند و هم کبود گشتگی ناشی از این تصادف را بیان می کند. جیغ کبود فریاد دلخراشیست که از برخورد با امور ممنوعه ایجاد می شود اما معمولاً بیان نمی شود و در نطفه خفه می گردد. در اپیزود سوم نیز مخاطب شاهد نتیجه ی این تصادم و برخورد است که زن را ویلچر نشین و زمین گیر می کند. کلمه ویلچر می تواند دو معنا داشته باشد یک ، معنای اولیه و به معنای وسیله حمل و جابه جایی و در معنای ثانویه می تواند معنای استعاری منزوی و گوشه گیر شدن زن از فعالیت های فکری و اجتماعی باشد؛ و اتاق شیشه ای استعاره ی دیگریست.

از بیان وضعیت اسفبار زن در اجتماع که همانند پروانه خشک شده ای در یک قاب شیشه ای زیننده ی دیوارهاست. همانطور که مشاهده می کنیم در این واژانه عنصر زبانی پیام برجسته تر شده است. و نقش ادبی متن با به کارگیری مبتکرانه عناصر تشبیه، استعاره و مراعات النظیر و طرز چیدمان به خصوص واژگان در متن که هر کدام معنای خاصی را ارایه می کند، برجسته شده است.

5-نقش فرا زبانی

اگر جهت گیری پیام به سوی رمز باشد، کارکرد فرازبانی تحقق می یابد. در این کارکرد زبان، واژه های مورد استفاده در گفتار، توضیح داده می شوند. این نقش زبان در فرهنگ های توصیفی و واژه نامه ها کارکرد فراوانی دارد. « به اعتقاد یاکوبسن، گوینده و مخاطب بر سر استفاده از رمز به توافق می رسند و جهت گیرنده ی پیام به سوی رمز است. که معمولا در تمامی زبانها، از این نوع نقش به فراوانی استفاده می شود. سازه ی مرکزی این نقش، رمز است: برای زبان نه به مثابه ی وسیله بلکه به عنوان پایان و هدف مطالع است. (صادقی، 1389: 207) به نظر می رسد، رمزی که یاکوبسن به آن اشاره می کند، رمز در حوزه های گوناگون زبانی و ادبی است که مهمترین آن در حوزه ی ادبیات به ویژه در حوزه ی بلاغت است. و مهمترین آنها عبارتند از: رمز، نماد، و استعاره، گاهی خود شاعر رمزگشایی می کند و با انواع تشبیه به تشریح مباحث مورد نظر خود می پردازد. تعبیر فرازبانی، در این نوع نقش به سبب آن است که مخاطب آن افراد خاصی است؛ یعنی در حالت عادی و متعارف، کارکرد زبان برای تمامی اهل زبان است اما در نقش فرازبانی، مخاطب مشخص و محدود است.

در برخی از واژانه ها که از نماد و استعاره و رمز استفاده می شود، نقش فرازبانی برجسته تر است؛ و نویسندگان در قالب معنای دور کلمات سعی در بیان و انتقال معنا و مفهومی خاص دارد. در این نوع واژانه ها باید به سراغ معنای دور و استعاری و رمزی کلمات رفت و از آنها رمز گشایی کرد. لذا در برخی از واژانه ها نویسندگان رمزی را در لابه لای کلمات قرار می دهد و مخاطب خاص با توانش ادبی بالا این رمزها را می گشاید و از متن به سبب رمزهای موجود در آن لذت می برد. مثلا:

« جنگ سایه ها »

ماه

قوی سیاه

قوی سپید

برکه

□ □

ابر

ابر

سیاه / سپید

موج

موج

□ □ □

آفتاب

قوی خسته

قوی خسته « نیلوفر مسیح »

نویسنده در واژانه ی فوق تقابل نیروهای خوب و بد درون انسان را نشان داده است و برای هر کدام از کلمات متن علاوه بر معنای اولیه آنها، معنای ثانویه نیز در نظر گرفته است. تا از این طریق مخاطب با شکافتن و شکستن کلیدواژه ها به حقیقت موجود در متن پی ببرد. در اپیزود اول حقیقت وجود ماه در آسمان شب است در حالی که نور در آسمان است و روشنایی هرچند اندک وجود دارد. دو قو با رنگهای متفاوت سیاه و سپید دو خوی متناقض اما مکمل درون انسان هستند. که در حضور نور معرفت به طور صلح آمیز در یک برکه یعنی درون انسان زندگی می کنند. اما در اپیزود دوم ابرها می توانند به حقیقت انواع هوس ها و خواسته های درونی باشد ماه یعنی نور را می پوشانند. سیاهی و سپیدی در هم تنیده شده و دچار کشمکش می شوند. نویسنده این کشمکش را با امواج نشان داده است وجود موجود نشان از حرکت است و این حرکت در اثر کشمکش بین سیاهی و سپیدی شکل گرفته است. و در انتهای این متن یعنی اپیزود سوم ابرها کنار رفته اند و خورشید جانشین ماه شده است که نوری بسیار قوی تر و فروزنده تر است. و دو قوی خسته که سایه های درون انسانها هستند و گهگاهی و شاید همیشه در درون انسانها به جدل می پردازند. سایه در روانشناسی یونگ نماد و نشان تمایلات سرکوب شده و برآورده نشده ی ناخودآگاه ضمیر آدمی هستند. لذا رمز گشایی در متن فوق در حوزه ی ادبیات اتفاق افتاده است چون ما با معناهای استعاری و تشبیه و صناعت های ادبی رو به رو هستیم .

در نمونه ی دیگر ما با رمزگشایی ادبی و زبانی به موازات هم در متن روبه رو هستیم و برخی واژگان را می توان با مراجعه به فرهنگ اصطلاحات فلسفی و لغت نامه ها یافت.

آنامنسیس

غار

سایه ها

دو کودک

صندلی

□ □

درخت سیب

زن

مرد

□ □ □

غار

سایه ها

برگهای کبود « نیلوفر مسیح »

در نمونه فوق مخاطبی که با فلسفه یونان باستان و تمثیل غار افلاطون آشنایی ندارد، ناگزیر می بایست؛ برای درک معنای اولیه این کلمه به این فلسفه و لغت های کلیدی این فلسفه مراجعه کند. در واقع این واژه علاوه بر نقش فرازبانی نقش ارجاعی زبان را نیز برجسته می کند.

آنامنسیس در فلسفه ی افلاطون به معنای تذکار یا یادآوری بعد از فراموشی است. حضور واژه های غار و سایه ها کلیدهای رمزی هستند که نویسنده در متن قرار داده است ته مخاطب به حقیقت معنا دست یابد در این هدف رسیدن به تمثیل غار افلاطون نیست، بلکه غار و سایه ها به عنوان دو استعاره در خدمت متن هستند تا پرده از راز دیگری بر دارند. کلیت متن اشاره به ایه ی شریفه ی « انا لله و انا الیه راجعون » دارد؛ خروج سایه ها از غار که بدل به دو کودک شده اند از اشاره به تولد دو انسان معصوم که در صفات تشبیه به کودک شده اند، دارد. در اپیزود بعد درخت سیب که نشانی از دنیای مادی است و جنسیت های زن و مرد اشاره به زندگی خاکی و زمینی دارد و حقیقت زندگی زمینی را به مخاطب القا می کند. در درخت سیب اشاره به هبوط ابوالبشر به زمین هم دارد. اما در اپیزود سوم زن و مرد دوباره به سایه ها بدل می شود و دوباره به غار بر می گردند اما تنها برگهای کبود از خود به جا می گذارند؛ این برگها می تواند صفحه ی نامه اعمال انسانها باشد و یا خاطراتی که چه خوب و چه بد از آنها به جای می ماند. و باعث می شود که دیگران ما را با این خاطرات و اعمال تذکار کرده و به یاد بیاوند. متن مرگ و زندگی را به خروج و ورود به غار تشبیه کرده است و زندگی و لذت های

دنیوی را با درخت معروف سیب نشان داده است. چون این کلید واژه ها بین مخاطب و نویسنده مشترک هستند.

6-نقش ارجاعی

هرگاه جهت گیری پیام به سوی زمینه باشد، کارکرد ارجاعی آن برتری دارد. در این نقش « وسیله ی اساسی همانا فرمول بندی اطلاعات حقیقی، عینی، قابل مشاهده و اثبات پذیر درباب مرجع پیام است. (گیرو، 1380: 20) در بیشتر پیامهایی که به بافت زبانی و برون متنی اشاره دارند، نقش ارجاعی غالب است. در این کارکرد زبانی عامل « موضوع» بر دگر عوامل ارتباط زبانی برتری دارد. « وقتی از موضوعی قابل درک سخن می گوئیم و قصدمان انتقال مفاهیم خاصی به مخاطب است، با نقش ارجاعی زبان مواجهیم؛ به این معنا که همه ی عناصر و اجزای یک جمله در جهت تبیین و توضیح موضوع مورد بحث، ترکیب می شوند و شنونده را به موضوع اصلی ارجاع می دهند. در این نقش، زبان به واسطه ی گوینده برای انتقال گزاره هایی درباره ی جهان به شنونده به کار می رود. (صادقی، 1389: 199)

« بازی »

خدا



خدا

زمین



خدا

زمین

انسان



خدا

زمین

انسان

خانه

□

خدا

زمین

خانه

□

خدا

زمین

□

خدا « آرش آذربیک »

در واژانه فوق که یک واژانه غیر دستوری است جهت کلام به سمت موضوع پیام است. و نقش ارجاعی زبان بر دیگر عناصر ارتباطی متن برتری یافته است. مفهوم در واژانه فوق اشاره دارد به بازی زندگی و ناپایداری دنیا و غنیمت شمردن دم است چرا که زندگی انسان، فاصله بین یک آمدن و رفتن است. در نتیجه ایجاد جهان و تولد و مرگ بازی هستی است ما از وحدت وجود خداوند نشأت گرفته این و دوباره بعد از طی کثرت و دیدن شکل های گوناگون دوباره به وحدت وجودی خالق هستی بر می گردیم .

جهانا سراسر فسوسی و باد

به تو نیست مرد خردمند شاد

به کردارهای تو چون بنگرم

فسوس است و بازی نماید برم « حکیم فردوسی »

از نظر مولف نیز هستی یک بازیست اما یک بازی معنوی که در آن ما به جایی که از آن آمده

ایم، بر می گردیم و جهان بازی دست طرار و نویسنده زیر دستی است.

با بازیگری ماند این چرخ

که بازی نماید به هفتاد دست (حکیم فردوسی)

ارجاع برون متنی یعنی ارجاع مستقیم به حقیقت و در اینجا حقیقت « بازی » است بازی که خالق گردون با مین و انسانها انجام می دهد تا خود هویدا شود. در واقع واژه ی فوق به خوبی توانسته است نقش ارجاعی زبان را برجسته سازد.

« افول »

آسمان آسمان

پروانه

آسمان آسمان

□ □

پروانه

گل؟ شمع؟

□ □ □

زمین زمین

شفیره

زمین « پروین شاهمرادی »

در واژه ی فوق نیز موضوع در مرکز پیام قرار گرفته است و نویسنده عناصر زبانی و ادبی را به خدمت گرفته تا مخاطب را به حقیقتی در جهان واقع ارجاع دهد. این حقیقت افول و نزول انسانیت است که همیشه بر سر دو راهی ها قرار می گیرد. و در اکثر موارد هم، مادیت و زمین

و ماتریالیسم را انتخاب می کند. موضوع که نویسنده درصدد بیان است اشاره به سقوط و نزول انسان در هر شرایطی است؛ چه این شرایط جایگاهی در بهشت باشد و یا در روی زمین و بهره گرفتن از عناصر زمینی می باشد. واژانه با واقعیت جهان خارج مطابقت دارد و روایت پروانه ای را بیان می کند که همانند انسان و آغاز خلقت بر سر دوراهیست و بین شمع که نمادی از حضرت حق است و گل که بیانگر امور مادی و دنیوی است گل را انتخاب می کند و در نتیجه در همان مرحله ی شفیرگی باقی می ماند. این واژانه با ارجاع به معنای افول و انتخاب بین شمع و گل که دو واژه با بار معنایی استعاری هستند، مخاطب را به حقیقت موضوع ارجاع می دهد؛ که همانا افول و سقوط در دام احساسات و عواطف و امور دنیوی است.

نتیجه گیری:

با توجه به کارکردهای شش گانه زبان در نظریه یاکوبسن و بررسی واژانه های متعددی می توان نقش ها را با توجه به تاثیر گذاری آنها اولویت بندی کرد و چنین نتیجه گرفت که در واژانه به علت کارکرد ایجاز و اندیشگی و همچنین فراروی از قاعده ی همنشینی زبان، نقش ترغیبی زبان در واژانه برجسته است. و خیل عظیمی از واژانه ها به منظور تعلیم و ترغیب مخاطب خلق شده اند؛ به علت اینکه گوینده (یعنی شاعر یا نویسنده) از سوبژکتیویته فراروی کرده است و با عینیت های جهان اطرافش به هم افزایی رسیده، نقش عاطفی زبان و بیان احساسات نویسنده نسبت به دیگر نقش های زبان از کارکرد کمتری برخوردار است. ضمن اینکه ایجاز و نوع چیدمان واژگان و ساختار و فرم در واژانه برای کم رنگ تر کردن این نقش مزید بر علت شده اند. اما همین خصوصیات در کارکرد فرازبانی به کمک متن آمده اند و سبب برجسته تر شدن نقش رمز و گره افکنی در متن شده و نقش فرازبانی برجسته تر شده است. حضور انواع تشبیهات خصوصا تشبیه بلیغ، انواع استعاره، نشانه های زبانی و نمادها نیز سبب شده نقش ادبی زبان در واژانه کما بیش خودنمایی کند. اما چون از نظر القا احساس و عاطفه واژانه چندان نتوانسته است، مخاطب را اقناع کند برجستگی نقش ادبی نیز به حاشیه رانده شده است. هر چند نقش ادبی در خیلی از واژانه ها برجسته است. اما نمی توانیم این خصلت از زبان را به تمام واژانه ها نسبت بدهیم. اما نقش ارجاعی زبان همانند نقش ترغیبی و نقش فرازانی از خصلت و ویژگی های برجسته در واژانه است که توانسته، مخاطب را به حقیقت هایی بیرون از متن ارجاع دهد. گاه این ارجاع به نظریه ای فلسفی است و گاه یک امر روانشناختی و یا حتی رجوع به یک گویش محلی و یافتن معنای لغات مورد استفاده در زبان محلی و لغت نامه ها و یا اسطوره های کهن است. و گاهی متن از مخاطب می خواهد با او یک دل و هم نوا باشد تا در نقد اجتماع و فعالیت های غیر بشری مانند جنگ و بهره کشی از کودکان کار و یا مسایل مربوط به زنان و فمینیسم همدل شده و همبستگی پیدا کنند.

منابع:

- _باقری، مهری (1373)، مقدمات زبان شناسی، تهران، دانشگاه پیام نور.
- _سلدون، رامان (1372) راهنمای نظریه های ادبی معاصر، ترجمه عباس مخبرف تهران، طرح نو.
- _صادقی، لیلا (1389) نقش های سکوت ارتباطی در خوانش متون ادبیات داستانی، فصلنامه پژوهش ادبیات فارسی شماره ی نوزده.
- _صفوی، کوروش، (1383) از زبان شناسی به ادبیات، تهران سوره ی مهر.
- _طالبیان، یحیی و حسینی سروری، نجمه (1387) مدایح سبک خراسانی و گرایش به قطب مجازی زبان با استناد به شعر منوچهری، فصلنامه پژوهش های ادبی، تهران، انجمن زبان و ادبیات فارسی، سال 5، شماره ی 21.
- _طغیانی، اسحاق و صادقیان، سمیه (1390) هنجارگریزی در مجموعه ی شعر از این اوستا، ادبیات پارسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی، شماره اول.
- _گیرو، پیر (1380) نشانه شناسی، ترجمه محمد نبوی، تهران، آگاه.
- _محمدی، احسان (1380) گفتگوی تمدن ها، تهران، موسسه فرهنگی انتشاراتی زهد.
- _یاکوبسن، رومن (1380) زبان شناسی و شعر شناسی ترجمه کوروش صفوی، تهران، هرمس.

Jakobson, Roman. (1960). "Linguistics and poetics" in A.

Jaworski and N. Coupland (eds.). (1999) The Discourse Reader

London: Routledge

مقالات:

- _محمد آهی، مریم فیضی، (1392) نقش های شش گانه ی زبانی در ادبیات تعلیمی با تکیه بر یکی از قصاید سنایی، نشریه علمی - پژوهشی، پژوهشنامه ی ادبیات تعلیمی، سال 5،

شماره ی 20.

_نبی لو ، علی رضا (1387) بررسی دیدگاههای زبانی و ادبی سنایی (در چارچوب نظریه ی
یاکوبسن) فصلنامه ی پژوهش های ادبی ، سال 6 ، شماره ی 22.

تکنیک زبانی در فراشعر مکتب اصالت کلمه

آریو همتی

چکیده:

در جهان معاصر که سبک های زبانی، تکنیک های زبانی و نو آوری هایی که در آن هست، عامل مهمی در جهت پیشرو بودن در ادبیات، لقب گرفته است. ما نمی توانیم منکر این پتانسیل های ادبی نهفته در زبان باشیم. زبانی که هسته اصلی متن بر آن استوار است. عامل مهم انسجام و استحکام آن تکنیک ها و پتانسیل های ادبی است که زمینه ساز مهمی در جهان معاصر برای رخدادن اتفاقات عظیم ادبی می باشد. در مکتب ادبی اصالت کلمه نیز به تکنیک های زبانی توجه زیادی شده است و اعضای این مکتب با ذهنی پویا تلاش نموده اند تا در آثار خود نو آوری هایی را خلق نمایند. که از این میان می توان به تکنیک های تصویری با زبانی سیال در فرم، ساختار و محتوا نام برد. حال در این مقاله تلاش می شود به تکنیک های زبانی در آثار چند تن از اعضای مکتب پرداخته شود.

واژگان کلیدی: تکنیک زبانی، اصالت کلمه، فراشعر.

مقدمه:

مکتب شناخت شناختی اصالت کلمه با محوریت اصالت دادن به کلمه نزدیک به دو دهه است که توسط آرش آذرپیک در ادبیات مطرح گردیده است و اعضای اصلی آن عبارتند از: آرش آذرپیک، هنگامه اهورا، نیلوفر مسیح، زرتشت محمدی، میثم رجبی، آوین کلهر، رحمت غلامی، میثم میرزاپور و نگارنده. این مکتب با تفکری ژرف توانسته بر مبنای نگرش مادرمای خود ژانرهای چون فرا شعر، فراداستان، واژانه و... را در درون خود به وجود آورد. از سوی دیگر یکی از مباحث مهمی که همواره در ادبیات ملل مورد توجه بوده است، زبان و نقش آن در ادبیات است. تکنیک های زبانی همواره از تعیین کننده ترین ارزشهای فرمی متن های ادبی اند، که هر ژانر و مکتبی توانسته در سیر تحول خود بر مبنای تبیین نظریاتش آن را گسترش دهد که این امر حتی در زبان روزمره نیز موجب برخورد زیباشناسیک افراد در روابط خود در بستر زبان شده است. مکتب اصالت کلمه نیز با کشف لایه های جدیدی در زبان با نوآوری های تکنیکی همراه بوده که این نوآوری ها یا متأثر از تفکر مکتب اصالت کلمه و یا دستاوردهای شخصی اعضا بوده است که در ادامه با مطرح کردن سوالات زیر به آنها خواهیم پرداخت.

۱. آیا خلق تکنیک های زبانی بر مبنای تفکر پشت متن به وجود می آید؟

۲. آیا ارتباطی بین تکنیک زبانی و فرم وجود دارد؟

فراشعر:

فراشعر فراروی از شریعت شعر با استفاده از پتانسیل های شعری و داستانی و استفاده بیشتر از تکنیک های شعری در ادبیات است. فراشعر یک شکل یکسان برای تمام مولفان ندارد و هر متن به مقتضای پتانسیل های نهفته در دل خود مستقل از هر متن دیگریست. در واقع هر متن یک تجربه مجزا، مستقل، و قائم به ذات است. که مولف متن بر مبنای فرا روی از شعر آن را خلق می نماید. در فرا روی از شعر از شعر به سمت دیگر ژانرها و پتانسیل های ادبی فرا روی می شود و عریان نویسنده همواره در یک طریقت ادبی به سر خواهد برد. چرا که مولف همواره در راه کشف افوقهای جدید در شعر است که همین امر می تواند با کشف تکنیک های جدید در آثار او همراه باشد. بار به سه محور اصلی می توان طریقت گرایی ادبی را برای

رسیدن به فرا شعر یا فراداستان و در نهایت رسیدن به کار عریان آغاز نمود:

۱_ فرا روی دانشورانه از شریعت درونی شده ی ادبی خویش در شعر به سوی دیگر شریعت های ادبی در این اثر چه بالفعل_ و چه بالقوه.

۲_ فرا روی از جنسیت درونی شده ی شعر به سوی دیگر ژانرهایی که می توانند در هنری کردن متن ما مؤثر باشند؛ بویژه جنسیت داستان (با تمام ژانرهای زیر مجموعه ی آن) البته هدف، استفاده از پتانسیل های گفته و ناگفته ادبی در این نحله هاست نه آمیزش ناهدفمند ابعادی که پیشاپیش کشف شده است

۳_ فرا روی از تمام پتانسیل های ادبی بالفعل با عنایت به قدرت قلمی و ذوقی فردی_ با فراروی ژانرهای گوناگون ادبی با هدف کشف فضاهای بالقوه ادبی. (آذریک و همکاران، 1387، ص 21)

تکنیک های زبانی :

تکنیک های زبانی تحولات و نوآوری های زبانی است که بر مبنای شرایط متن مخاطب را با متن بیشتر درگیر می کند و نوعی تازگی را در متن برای مخاطب به وجود می آورد. زبان به عنوان یکی از بنیادی ترین ابزارهای بیانی در کانون توجه برخی شاعران معاصر ایران قرار گرفته و در نزد زبان ورزی هدف اساسی شعر قلمداد شد. بخشی از شعر امروز ایران با تاکید بر تکنیک، پرهیز از استعاره پردازی و تزیین گرایی و فاصله گیری از ادبیت شعر تلاش می کند، شعری کاملاً متفاوت باشد. و راهی تازه را برگزاید و باز نماید. اما پافشاری مداوم شیفتگان شعر زبان گرا بر نحو شکنی های پی درپی، زمینه شعر شفاهی گزنده را برای بسیاری از نوآمدهگان امروز فراهم آورده است. و آن سو تفاهم گزنده این است که به جای آن که شعر را آفرینش هنری گمان کنند، آن را تا حد یک پدیده فنی پایین می آورند. روشن است که نو و معاصر بودن یک اثر مشروط به درک موقعیت های زمانی_ مکانی و اشراف بر پدیده ها و عناصری است که به این زمان و مکان و به اینجا و اکنون مربوط می شود.

بدین ترتیب استعاره، تمثیل، عاطفه و تخیل از منشور همین ادراک می گذرند. با این حال معاصر بودن یک اثر صرفاً در پیوند با القای مفهوم یا تصویر یک مضمون سیاسی اجتماعی که فرضاً کارکردی مثبت دارد، نیست. بلکه علاوه بر آن حضور جدیدی در عرصه زبان باعث می شود که میزان نو و معاصر بودن یک اثر تاحدی روشن شود.

یافته های حسی سرشار از مضامین همه زمانی مانند عشق و مرگ... اگر بر بستر زبان و زمان و مکان تحول شکل نگیرد، چگونه می تواند نو و معاصر نامیده شود؟ (بابا چاهی، 1377، ص 230)

مکتب اصالت کلمه نیز با مضامینی تازه و زبانی نو با تکنیک های زبانی توجه بارزی دارد. هر چند نوآوری های تکنیکی را باید تحت تاثیر فضا و مضمون شعر دانست که شاعر را به سمت بسامط های فرارو سوق می دهد و بر مبنای اقتضا و اشتیاق اثر، شاعر دست به خلق تکنیک های ادبی می زند. آثار کسانی که قصد داریم در این مقاله بررسی نماییم هر کدام فضایی متفاوت را تجربه نموده اند. برای مثال نیلوفر مسیح در آثار خود بیشتر به مفاهیم حقوق زنان، آسیب های اجتماعی، بازی های زبانی و... توجه دارد. او با نگاهی انتزاعی مخاطب را توانسته به لایه های عمیق تفکری بکشد که در این نیل آثار او با فضایی تازه و کمتر بیان شده نوعی جریان بی پرده گویی را به همراه آورده است. در آثار میثم رجبی مفاهیم حقوق بشر، حقوق زنان، تروریسم، جنگ و... با گرایشی فرا سرزمینی مطرح است که نگاه انتقادی و تندی را با زبانی انتزاعی به همراه دارد. زبان آثار او فارق از هر قوم و ملتی قصد دارد دردها و رنج های تحمیل شده بر بشر را با بیانی شفاف به مخاطب عرضه نماید؛ تا بتواند تفکری با محوریت انسانیت را در درون مخاطب پدیدار نماید؛ که مخالف جنگ، نسل کشی، تضعیف حقوق شناخته شده انسانها و ... می باشد. حال در آثار مشترک برخی اعضا نیز قلم هایی سیر باز یافتن راهی نو در ادبیات هستند. در آثار مشترک نگارنده با برخی اعضا، نگاهی ریز و موشکافانه به جهان اسطوره ها شده است که با باز آفرینی آنها در جهانی ملموس همراه است. همچنین توجه به رخددهای اجتماع و شکل دادن مضامین رمانتیک برای ایجاد فاصله بین عصر تکنولوژی و سیطره آن بر زندگی انسان و بازگشتی به هم دوستی، عشق ورزیدن و... مضامینی هستند که بیشتر مورد نظر قرار گرفته اند.

تکنیک های زبانی در فراشعر های چند تن از اعضای مکتب اصالت کلمه :

دست یابی به تکنیک های زبانی اصولاً از دو طریق انجام می پذیرد: 1_ تکنیک زبانی در لایه های تفکری ژانر یا مکتبی است که مولف در آن قلم میزند 2_ تکنیک زبانی حاصل تلاش و نوآوری مولف در مواجه با روایت کردن متن است.

در آثار مکتب اصالت کلمه نیز برخی تکنیک ها درون مایه ای از تفکر این مکتب محسوب می شوند. برای مثال توجه به کاتالوگ های ابتدای متن و میان متن، سیالیت تصویر و... برخی

دیگر چون دعوت خواننده در متن در آثار میثم رجبی، با عنوان مونولوگ های خواننده و گذاشتن سطرهای خالی جلوی آن به این منظور که خواننده نیز در حین خواندن متن کاراکترش را بر متن بیفزاید. و یا بازی های زبانی با واژگان در آثار نیلوفر مسیح تکنیک های هستند که مولف بر مبنای شرایط متن خویش ایجاد نموده است. حال در ادامه به تکنیک های زبانی در آثاری از نیلوفر مسیح، میثم رجبی و کاری مشترک از نگارنده و سمیه شگری می پردازیم:

بخش هایی از فراشعر "جهان های موازی"

«نیلوفر مسیح»

شخصیت اول این متن به دنبال خودش می گردد...

به ماه زل می زند،

ماه خسته نیمه کبود صورتش را

_کاش چشم هایت

_نه چشم هایم

_کاش خوابهایت

_نه خوابهایم...

اصلاً تیک تاک ساعت را متوقف کنید باید خودم را به خواب بزنم، تا در یک ظهر عریان، وقتی جویبارهای زخمی به سرچشمه می اندیشد

و آدمک های بی بال

به آسمان

تو را به خانه بازگردم...

مسیح در شروع این متن استفاده از تصاویر سورریال که دارای زبان ادبی خاص خود است و

مخاطب را در متن فرو می برد...

"کاش چشمايت

_نه چشم هاييم"

اين شكل تکرار کلمه ها توسط دو کاراکتر در حال ديالوگ که دو بار پشت سر هم اتفاق می افتد به متن جذابيت خاصی می دهد. تکنیک شکست دستور زبان در "تو را به خانه بازگردم" از تکنیک هایی است که مشترکان در کار اعضای مکتب اصالت کلمه به کار برده می شود.

"خودش را زیر دندان های بالش به هم می فشارد

چشم ها را

باز می کند و بسته

باز و بسته

ب... و ب....

ناگهان بالش را پرت می کند به صورت ديوار"

باز هم جهان سورريال متن، بسط داده می شود با باز شدن دهان بالش برای فشردن کاراکتر متن و البته زیبایی مهمی که در اين قسمت متن است. استفاده از کلمه های متضاد باز و بسته که با ب و ب آخر اين سطر به وحدت می رسند و شکل کاهش تعداد کلمه ها در سه خط متوالی برای سياليت متن نکته مهمی است.

"باران پر

و قهقهه ارواح پرنندگان در اتاق"

استفاده کردن از زبانی که خاص نوعی بازی است با عنوان "کلاغ پر" و نقش ارگانیک که مانند بقیه قسمت های متن به عهده می گیرد.

نگاهی گذرا بر قلندر از نیلوفر مسیح :

"می کوبد بر پنجره

دست تارک یک قاصدک و پرده ای که نیست

میله

میله

آسمان را می چکد

برکاغذهای مچاله

که مدام زندان بان

یک

دو

سه

یک

دو

سه پایه

و رقص یک طناب

که زندانیان را سیاهپوش

خزیدن قاصدک از لای میله ها بر..

در این کار از بانو مسیح با استفاده از یک زبان صریح و ضربه ای و به اقتضای متن بدون گذاشتن وقتی برای رنگ و لعاب تصاویر سورریالیستی اش ما را با متنی مواجه می کند، که رویداد های سورریالش هم در جهان واقعی اتفاق می افتد و قابل لمس است. تکرار کلمه مچاله و استفاده از زبان شمارشی_عددی و پل زدن از آن به سه پایه و اعدام ادبیت خاصی به متن داده است. در قسمت های بعدی همین متن مولف با استفاده از کلمه های نظیر برکه و آب و...

طراوت خاصی به متن اش بخشیده است.

در فراشعر های بانو مسیح مسایل زنان، مشکلات اجتماعی و مسله سلفی گری و گاهی نگاه عارفانه ای ظریف دیده می شود. او همواره از سورریالیسم برای بسط متن خود استفاده برده است.

تکنیک های زبانی در آثاری از میثم رجبی

"هر عنوانی که به آن می آید"

"آسو نام دختر بیست که سالها پیش با اولین شعر شاعر متولد شده است.

روایت این کار را از دم خانه تا آنجا که می توانید ادامه دهید

شاید سالها بعد چند قدم آنطرف تر

راوی هم شدیم "

انتخاب زبانی ساده برای شروع توسط مولف که از ادبیت هم دور نیست .

"روایت اول ...

در دی ماه رستاخیز

هویت زمزمه در کرامت برف برملا بود

تمام جهش تفهیم را برداشتم

و رفتم قدری قدم بزنم

در ابتدای وقت

تازه خورشید از مترو پیاده شده بود و هنوز

به باور خواب گل برف

نرسیده بود

که بی حوصله پی گنجشک را پوشیدم"

استفاده از تصاویر انتزاعی مخاطبینی که با تصاویر عینی بهتر ارتباط میگیرن را کمی از متن دور می کند. اما ادبیت متن با حفظ استقلالش که در ادامه همین راه است، میسر می شود.

"و بیداری تا آنجا در من پیش رفته بود

که میتوانستم

تمام پیکر آزادی را تعبیر کنم

من در متنی

_آقا صبر کن اشتباهی پیش آمده

اون خط دیالوگ مال منه"

در این قسمت متن مفهومی نظیر آزادی مطرح می شود. اما زبان با بازگشت سمت محاوره، در واقع با اولین بسط جدی اش مواجهه می شود.

اینجا کارکرد محاوره این است که ما می دانیم به یک پتانسیل مهم در ادبیات بی توجه نبوده ایم. هرچند ادبیت خاصی در این استفاده نیست. اما همین که زبان بسط داده شده است کم موهبتی برای متن نیست.

"هنوز خاموشی دستهای شوهرم فکر می کند

قدیسه ای شده ام برای زندگیمن

و نمی داند که در این

هجوم تعفن بار

پول آهن ریا

من کارگر هیچ خانه ای نیستم

و اجاره خانه

قیمت تخم مرغ

ماتیک

یا هرکوفت و زهر ماری که اضافه شود

باید کمی بیشتر بازیچه شوم"

با رویکرد اجتماعی متن و فاصله گرفتن از زبان محاوره ادبیت بیشتر حس می شود و ما با قصه اصلی مواجه می شویم. به همین شکل در این متن از رجبی حرکت های زیادی میتوان دید جهت بسط زبان که حول محور یک قصه معمولی با روایتی منحصر به فرد شکل گرفته است. روایتی که نوعی عدم قطعیت را به تصویر می کشد که حتی این عدم قطعیت در عنوان اثر نیز خودش را نشان میدهد « هر عنوانی که به آن می آید». همچنین مفاهیمی شبیه زن، اجتماع و... در متن برجسته هستند و مخاطب با وجود جهان انتزاعی قسمتهای فراوانی از متن، باز هم با کاراکترها و قصه هم ذات پنداری می کنند و این بخاطر پرداخت منسجم مولف در متن است. میثم رجبی در آثارش با دعوت کاراکتر مخاطب در متن با گذاشتن سطرهایی خالی، متن را تا آنجا که باید از دیکتاتور مولف خارج می کند. طوری که به خواننده در حین خواندن متن اجازه می دهد که کارکترش را بر متن اضافه نماید و او نیز یکی از شخصیت های اثر باشد. همچنین استفاده از کاتالوگ های میان متن برای نمونه در فراشعر عصر:

_ آقا دو قهوه

(ما شما را در این متن یا هر متن دیگر

به خوردن یک فنجان قهوه دعوت می کنیم

فقط کافیست آدرس نگاهتان را

به یکی از چراغ های متن آویزان کنید).

و یا تکنیک فرو پاشیدگی روایت و منطق زبان به نیت فرو رفتن در خود زبان، چرا که شعر مدرن به منطق تصویری علاقه زیادتری دارد تا روابط و استدلال ها. در این زمینه مثالی از اثر "خواب" آورده می شود که داری تکنیکی چند زبانی می باشد و مولف با بهره گرفتن از فضای اثر از دو زبان کردی و فارسی استفاده نموده است:

و طرحی از تلاقی حوض و ستاره_ خیال دو چشم _ بر می دارد...

همچنین در ادامه این کار از "انتراکت" در متن برای ایجاد وقفه در آثاری که روایت طولانی دارند، استفاده شده است. در آثار میثم رجبی معمولاً بر مبنای روایت متن و یا فرو کش کردن روایت در قسمتهای از اثر به مخاطب فرصت داده می شود تا کتاب را کنار بگذارد و به برخی رفتارهای روزمره اش پردازد. برای نمونه:

و کفش هایی که کنار در جفت بود

در مسیری که پلک های پشت پنجره

آن را هرگز باورنشدی بود

صدای عاشقانه ترین رد شعر

کنار سماور

انتراکت: برای خواندن ادامه متن لطفاً به چای دم کنید.

و آغوشی که تا بی آغوشی ها رفته بود....

فراشعری مشترک از نگارنده و سمیه شکری

"آناهیتای الهه"

"و ریتم پاهای کشیده
قطره های باران را
درگل و لای هر آغازی
الهه ای زلال به طلوع فکر می کند"

همانگونه که از عنوان و سطرهای ابتدایی معلوم است، این اثر متعلق به جهان اسطوره هاست. و الهه ها در شکلی کاملا کاریزما برای مخاطب جلوه گری می کنند.

"می رقصی ؟

. بر آبشار گونگی

. اندامی

. عریان

. که

. کمربندی

. سخت

. آبی

. بدوش

. می کشید"

علاوه بر زبان ادبی در شروع متن در این قسمت با زبان تصویری هم رو به رو هستیم. مثلا ترسیم یک آبشار برای القای مفهوم آبشار به مخاطب. آبشار در اینجا تا حدودی توانسته به دید

تصویری مخاطب برای دریافت سریع تر متن کمک کند.

"الهه ای

با روانی سپید

وبازوانی سپید تر

در شانه های باشکوه

در پرتگاه

چهارشانه ی یک متن "

استفاده از زبانی نزدیک به شعر سپید.

"آویزه ی یک محبوب

به مژه های الهه

شکوه آمیزش، شعله

با همیشه ی باد

در ابدانه ای آسمانی

این آناهیتاست

که قطره قطره آغوش می شود

حواس ابرها را"

در این قسمت متن برای معرفی آناهیتا از زبان سورریالیسم کمک گرفته شده است و مولف قصد دارد با تغییر زبان مخاطب را بیشتر درگیر متن نماید و از فضای یک نواختی حاکم در شعر دور نماید.

"گردونه ها برای

اردوистور آناهيت

كه چهار اسب :

باد

باران

اسب

تگرگ

كه چهار نعل:

آب

آب

آب

آب

و اسب ها در زلال آبها

كه هفده ستايشگر را

اي سرزمين هوم

و برسم

و شير

در اينجا نيز مولف با نشان دادن باد، باران، ابر، تگرگ و اينكه چهار كاراكثر جاى چهارنعل اسب نشسته اند، پتانسيل حركت را در كارش به خوبى نشان مى دهد. در آثار مشترك اكادمى عريانيسم عموما هنجار گريزى در زبان، استفاده از نشانه هاى شمائلى در شعر، تصويرهاى پرتابى و غيره از تكنيك هاى بارز و مورد استفاده آنها محسوب مى شود.

نتیجه گیری:

تکنیک هایی زبانی همان نو آوری هایی هستند که در هر فرم و مکتبی مطرح می گردند. در شعر زبان امروز، در ایران بیشتر از هر دوره ای به تکنیک های زبانی توجه شده است. اما استفاده از این نو آوری ها به معنای تحول در ادبیات نیست. بلکه تحول را زمانی می توان در ادبیات صورت پذیرفته دانست که خلاقیت در زبان صورت پذیرد.

تکنیک های زبانی معمولا به دو حالت به وجود می آیند: 1_ بر مبنای تفکر و فلسفه مطرح شده 2_ بر مبنای خلاقیت مولف.

در تفکر مبتنی بر فلسفه مطرح شده هر فرم و مکتبی در لایه های درونی تفکرش نوآوری هایی را با خود وارد متن می کند. اما در تکنیک مبتنی بر خلاقیت مولف، این مولف است که بر مبنای شرایط روایتی که می سازد، تکنیک هایی را کشف و در بدنه اثر خود استفاده می نماید. در مکتب اصالت کلمه نیز به همین گونه است. برخی نوآوری ها حاصل فلسفه مکتب و برخی نتیجه تلاش شخصی اعضا بوده است.

منابع:

- 1- آذربیک، آرش، مهدویان، مهری، بوطیقای عریان، سلیمانیه، نشرلینا. 1387.
- 2- آذر پیک، آرش، مهدویان، مهری، جنس سوم، کرمانشاه، نشر کرمانشاه، 1387.
- 3- بابا چاهی، علی، گزاره های منفرد، تهران، نارنج، 1377.
- 4- حسن لی، کاووس، شان زبان در شعر معاصر، [/http://avangardsite.ir](http://avangardsite.ir)

فصل دوم: فراشعر و فرداستان مکتب اصالت کلمه

نیلوفر مسیح

«رویای سیاه»

اتاق سیاه

دو ده‌های سپید

کودک خاموش

مادر اما در خود شماره می کند

لحظه به لحظه

ثانیه هایی که پدر را از خودش گم می کند

و تمام صفحات آلبوم را

ورق / ورق

درون دیروزهای گرم می سرد.

آفتاب

دریاچه خندان

دو قو

_ راستی عشق یعنی چه؟؟

_ عشق یعنی من گرفتار توام؛ تنها همین و بس.

_ چیزی شبیه یک قفس! تکرار میله ها؟؟

_ نه! تکرار یعنی عادت !!

آفتاب امروز که با آفتاب فردا یکی نیست.

عشق یعنی:

پرواز در آفتاب امروزی یعنی :

آسمان

بالش ابرها

دو قو

چند صفحه آسمان

اما ناگهان بعد

جیغ بی امان کودک مادر را از خودش برگشت به :

اتاق سیاه

وپیکر نیمه جان پدر

یادآوری یک: "پدر هر روز بعد از چند سطر دود بازی در خودش چرت می زند و بعد می لمد درون یک رویا و بعد تمام تنش تشنج می شود اما ،مادر هی بخت سیاهش را فحش می دهد تا پدر را آرام آرام..."

ولی کودک نشسته در خود

همیشه پدر را پشت علامتهای سوال جا می ماند

و در مادر صفحات آلبوم را خط می زند

تا هر دو به تلویزیون پناه ببرند با هم

کانال یک :

_خرابه / جنازه های متعفن / سرنگهای عریان

بله بینندگان عزیزمواد مخدر باز هم قربانی گرفت اما سوداگران مرگ هر روز خیابانها را از خود غارت می شوند

مادر کانال را عوض می کند

_یار دبستانی من ,با من و همراه منی ...

_اه انگار نمی داند که یار دبستانی

خودش را در کوچه ها پرسه می زند تا یک لقمه نان

و همیشه دست خالی بر میگردد

حتی از صف استخدام شرکتها

و از صف خود پرداز بانکها نیز

یاداوری دو:" یک روز پدر تمام پولهایش را دود خرید تا رویا پشت رویا خودش را خودکشی کند اما هر بار جیغ ناگهان کودک ...و او شکست خورده تر از همیشه بر می گردد به اتاق دم کرده ؛و گلوله گلوله بغض مادر ؛سینه کودک را مچاله می کند"

کانال سه:

_دریاچه یخی رفت و آمد قوها را مسدود کرده است

کودک از این حرفها چیزی نمی فهمد

اما زن قدم /قدم راه رفتن بر روی یخها را به یاد می آورد که

آنها را لیز خوردبه ته یک اتاق سیاه

و اینک دارند

با هم در آن دعوا می کنند

[کودک گوشه‌هایش را می بندد]

_ با این سقف سیاه , اتاق سرد
پس عشقمان چه می شود , رویای آسمان؟

_ هه عشق!
آسمان یعنی دود
عشق یعنی مکیدن دهان یک سیگار
و غلتیدن درون یک رویا !

که یکباره
ابره‌های سیاه
صاعقه
دو قو
صاعقه فرود آمد
و پنجره سیاه را در خود لرزید
[ترانه کودک]

_ باز باران بی ترانه می خورد بر بام خانه / سقف ما اما

چک / چک / چک
چشم آسمان و مادرهم , هی
چک / چک / چک /

تا اینکه یک روز پدر شکسته تر از همیشه در باران رفت که دیگر بر نگردد

اما رد چشمان مادر به دنبال اوگشت تا ...

اتاق خاموش

دفتر انشا

کودک مبهوت؛ رد چشمان مادر را دزدید

و درون دفترش نوشت:

"من نمی دانم که چرا پدر می شود از خودش

چرا مادر نمی خندد وقتی که دودهای سپید در اتاق پهن می شوند، و رویای سیاه چیست؟ که مادر می گوید "تمام بودنهایمان را در خود بلعید" من نمی دانم چرا همیشه پدر سر بر بالش دودها چرت می زند. خوابهای او چه رنگینند؟ سپید به رنگ دودها یا سیاه به رنگ اشکهای یواشکی مادر! پدر! مادر می گوید تو تمام پولهایت را می دهی تا یک لحظه رویا ببینی اما من از چرت زدنهای مدام تو می ترسم؛ از اینکه چرا خواب از تو سیر نمی شود من می ترسم؛ یک روز کنار جاده وسط خیابان خوابت ببرد و دیگر هیچگاه بیدار نشوی"

باران بند آمد و سقف اتاق نیز

چند فردا گذشت و چند باران دیگر نیز

اما پدر نیامد.

لولو

نیلوفر مسیح

بازی کاغذ رنگی ها

با تلالو آفتاب

_ صورتک تو چیست آقا؟؟

_ مثلا شاه!

و شما؟

_ مثلا نه! اما همیشه کودک فقیر

کاغذ رنگی ها تمام شد آدمکها پر از صورتک اما...

_ چیست این مامان!؟

_ صورتک!

_ یعنی لولوی ما آدمها!؟

مادر سکوت شد

اما کودک

لولوی خود را دید

_ وای نه!!

یعنی پشت رخیار هر فردی
یک صورتک زندانیست
پس رها. باید شد
و صورتک ها را ...
اما دید که شهر با صورتکها خوب اند
آنچنانکه ..
چند سطر بازی صورتکها
خنده ی قاه قاه شهر

_ چاره ی کار چیست مامان؟
چگونه می شود لولوی آدمکها را مرد؟

_ لولو از خودش بیزار است
لحظه ی دیدار او با خود
لحظه ی مرگ او بر دار است
شب شد

کودکبا خودش اندیشید "اینک سراسر شهر در خواب است"

پس تمام کاغذ رنگی هارا سوخت

و بعد سر هر کوچه

لب هر پنجره یک آینه کاشت

و بعد بر بام شهر فریاد شد

"ویترین کاغذ رنگی ها خالیست

اینجا دیگر شهر صورتک ها نیست."

فرا داستان

خواب

میثم رجبی

روی صرافت پلکان پوسیده عری ۶ ملکوت
در آن چکه می کرد
و طرحی از تلاقی حوض و ستاره
در فواصل ذوق-خیال دو چشم- برداشت
-بیا داخل هوا سرده تو که طرحاتو با پنجره می کشیدی؟!
کسی پشت پنجره همسایه ترنم زمزمه ستاره ها را می نوشت
و قلمی که متن آنها را دایم زیادتر می کرد در آسمان
حوصله بیدارترین مرغ مهاجر بود
و کفش های که کنار در جفت شده بود
در مسیری که پلک های پشت پنجره
آن را هرگز باور نشده بود
صدای عاشقانه ترین رد شعر
کنار سماور
(انتراکت: برای خواندن ادامه متن لطفا یه چای دم کنید)
و آغوشی که تا بی آغوشی ها رفته بود

-چایتونو گذاشتم روی تخت سرد نشه
و چای، حوض، پنجره، خیال دو چشم می گیرد روی بوم
کسی او آن مرغ مهاجر را
برای زبری تاریک متن ترجمه می کرد
او چه کسی بود وقتی راوی هنوز به مقدمه متن می اندشید
(کنار حوض روی وزش تخت دراز می کشد و چند واژه از مغزش می افتد)
{با پلاک/رزمنده/کامیون/اعزام/
))

خون/لاله/بی پلاک/شعر}
و چشمهایش به خواب می رود
(دیالوگ کاراکترها در خواب)
-چرا باور شهر شما هنوز گاه گلی است
(بالبند)
-ما را دلخوش به شاعر پیشگی کرده اند
-مگر می خواهند شعرهایتان هم خاکی باشد
-آری تا هر وقت نیاز شد
خانه هایمان سنگر شود
و جوانه غزلهایمان را زیر پوتین ها لح کنند
صدای گلوله، ترکش خمپاره ها و گریه واژه های زخمی
خوابهایمان را پاره کرده است
گوش کن
آن قسمت از حوصله شب را هیچ ستاره ای نرویده است

گوش کن

(آجری از حیاط خودش را کاراکتر می شود)

دیه که له ناخوودئاگاه مه تن شعره

له تیه ریکی هزاره سوم

هزاران واژه له بو نان له خویان چین

گله گله کوچه گان شار

له شریقه راکت له خه و هه لپرین

روله روو دالگی بازی دراز کرده گیری

رووله رووله ...

(ادامه سطر دیالوگ ها)

-هنوز جنگ در کودکی باغچه ما تمام نشده است

و روزی دختر همسایه چشمایش را پشت پنجره در خواب

دم سحر جا گذاشت

ببین

(دست در جیبش می برد)

اینها چشم های او هستند

-ولی این که به خوشه نارس ستاره ها می ماند

خواب می پرد ناخوداگاه

صدای جت ها روی شهر

بمباران نقطه یک دو سه

لاشه پشت لاشه

تمام اهالی شهر
دژها در آن سقوط می شوند
تنها سرباز مانده گزارش می شود:
_قربان تا نبودین به ما ا تک شد
پس این دستهای غیبی که گفتین کجاست؟
[فرمانده با عصبانیت]
-کافیست شهر را دوباره خواهیم ساخت
برای خرید جم فردا همچون عادت تازه سرزمینم
اختلاس می شوم.
و ادامه سطر خوابهای سرگردان
-... آمده اید شاعر شوید؟!
(بوی شاعرانه ای در حرفهایش می فهمد)
-نه آمده ام خستگی پای جا مانده پدرم را از شعرهای سوررئال تفکیک کنم
-چه می گویی / پدرت؟
-آری پدرم
-مگر نمی بینی شهر ما با کدام قطار نیامده سالهاست که از اینجا رفته و
این کوچه های مخروب پاره پوره های خوابهای بچگی من است
خوابهایی که در هجوم سیاه آژیرهای قرمز سرگردان شده اند
باور نمی کنی...
[کارکتری ناشناس سطر را به دست می گیرد]
وه ختی ت ته نیایی له لق

مانگ گیر کرد

وه ختی تیه ریکی تاق په نجره نیه زانم تا کو

له لیم چیودو بان

فه سل بی قراری تا پشت باوه ريلم

چه ن خیاوان بردوو چی

هیمان یه کی خیس وه تن وارانئ

مه بی چه تر

په لامار ژیر چه تر تماشات بردم.

راوی دست پاچه سطر را به خوداگاه باز می گرداند

-نکند آمده اید شاعر شوید؟

[دوباره می پرسد]

جیب هایت را بتکان

من واژه های این شهر را می شناسم

حرف لباسهایشان خونین است

و صدای شیون مادران در جمله گوششان نجوا می شود

-ولی پدرم را هیچ شاعری نمی تواند بسراید

و سقف پای جامانده او را هیچ فرا واقعیتی نمی تواند بکشد

می دانم با پوتین پاره نمی تواند از این سطرها دور رفته باشد

فرصت خوبییست

(با خودش زمزمه می شود و گوشه چادر شب را که رفته تا تپه وسط شهر

به امتداد جاده گره می زند)

[نزدیک می شود و مشق لحاف را از رویش می کشد و جمع می کند]

-مواظب باش قسمتی از خوابم را در لحاف پیچیدی

-چرا اضطراب آن پنجره این وقت شب

حرف برای گفتن دارد

-سالها پیش ترکش صدایش را شکسته با آن

جویبار ستاره فقط می تواند حرف بزند

[اشاره به ستاره ای در آسمان]

-با من بیا/ بلندش می کند

بی وزنی کفش هایش را می پوشد و

قدم در کوچه پس کوچه هایی می گذارد که

باد سطوح خاموش آنها را یکی یکی

از پشت سر می برد

-خاموشی کوچه ها را دارد باد می برد

باید کاری کنیم

چرا سکوت کرده ای حرفی بزن

-گفتم که سالها پیش آخرین تپشهای شهر از اینجا رفته

آخر چرا تو را در سیاه متن خواب من نوشته اند

-لابد حکمتی در کار است

[با عصبانیت]

-چه حکمتی وقتی در خوابهایمان هم مین های وارمر کار گذاشته اند

روزی فراغت شهر ما را یک فلسفه مرموز بمباران شد

آنگاه که اشکال زمین را نام های دیکتاتوری تقسیم شده بود
و جغد فلزی قرن کلان روایت ها، هنوز در سحرگاهان هیتلرها
رویای جهان را یکی می دید

و مارکس پروتارلیا را برای دستهای پینه بسته معنا کرد
وقتی من در خواب، خواب بودم و

دختر همسایه شعر جهان ملی شدن را پای عاشقانه ترین گل زمین
کنار قتل عام کودکی باغچه ها خاک کرد

آنگاه که هنوز لجاجت اولین پس لرزه ی برخورد
تمدن ها در شیبه اسبان مشرقی آوار می شد

و هزاره سوم در گفتمان تمدن ها

رنگ درنگ را در جغرافیای دست های مجاله جا گذشت
چگونه می شود تکرار نشد

چگونه می شود شاعر نشد

آنگاه که وطن شعر را تعریفش مرز می کرد

صدای زجه های هیروشیما، ویتنام، بوسنی تکرار خونین
غزه ها را کسی نشنید

و بی مرجگی تروریسم بر متن خرده روایت های جعلی روید
و باز سیاه و سفید

برده داری مدرن

و باز سوت آژیرهای قرمز

و منهدم شدن خواب کودکان همسایه

و باز سطر می پرد این بار روی تلویزیون همسایه

_ شما روی خط غرب هستید بفرمایید:

_ راست است خانم کلینتون

شما در شکل گیری داعش دست داشتید؟

[مجری می پرد وسط حرفهای هلاری]

- شما هم مثل مردم و طنتان فکر می کنید

لطفا افکارتان را عوض کنید

مخاطب بعد شما روی خط غرب هستید

بفرمایید...

و باز راوی دست پاچه خواب را به...

_ می دانه آمده اید شاعر شوید

و پای پدرت بزرگترین شعر نسروده توست

بیا این واژه ها نه چشم هایست که از خاک باغچه چیده ام

برای پرواز چلچله های بی مرز ترین شعر

برای دمیدن قانون روشن روح

در کالبد آرمان انسانیت

و ناگهان برق به کلی می رود

متن به نفس نفس می افتد

راوی قدم زنان در تجلی

گوش به فراترها

صدای پوسیده شدن بن مایه مرزها را می شنود

خانه خاموش

باد در حیات می پیچد

و او با صدای همسرش از خواب می پرد.

غلامی رحمت

فاطمه برابر است با
چروک های پیشانی پدری که
با رد پای مامور شهرداری روی سینه اش
به خانه بر میگردد!
فاطمه برابر است با
صدای سفید شدن موهای مادری
پشت اجاق گاز...
فاطمه گره کور زندگی من است
این شهر و خیابان های بی تو!...
گیرکردم بین این همه هیجان های بی تو!...
(این متن که زندگی توست مال من است!...
و تو گره کور زندگی من!
پس حق دارم به اتاقت بیایم
سر بکشم لای کتابهایت!...)

تو که هیچ وقت ریاضی را دوست نداشتی!
به خاطر کم آوردن های همیشگی پدرت!...

اما خنده دار است

دو دفتر ریاضی به چه دردت می خورد؟!

نه!

این حق من نیست

من که تو را مینویسم!

و زندگی ات را!

من که مادرت نیستم!

کی فرصت کرده ای

خارج از این متن

روی انبوه خاطراتت

بنویسی دفتر ریاضی؟!...

نوشتی پدرم قلبش درد میکند!

من میدانم

باید قلبش را پاک کنی و سمت راست بدنش نقاشی کنی

اگر نقاشیت خوب نیست!

قبض های سر ماه را از جیب پیراهنش بدزد!

این کاغذهای مستطیلی آخرش پدرت را از تو میگیرد!

نوشتی مادرم کدوئین را خیلی دوست دارد!

نوشتی خدا

میتواند آنقدر بزرگ باشد!

که خانم جعفری را با یک فرمول ریاضی از پنجره ی کلاس پرت کند بیرون؟!...
ناظم به این دغدغه های تو میخندد
و تنها میخواهد نماز خواندن را بلد باشی!
فاطمه گره کور زندگی من است
این شهر و خیابان های بی تو!
گیرکردم بین این همه هیجان های بی تو!...

از تو دست میکشم
که حلقه شده دورگردن پدری پشت به زندگی...
سر میکشم
که روی شانه های مادری است
کنار چرخ خیاطی...
چقدر مثل دیگران نیستی!
حتی رنگ لاک هایت را دوست دارم،
گرسنگی
که با رنگ کبود ناخونهایت را لاک زده است!
و رد بوسه ی مادر جامانده است بر تو!
نیشگونهایش بازوهایت را کبود بوسیده اند!
فاطمه گره کور زندگی من است!...

رحمت غلامی

بر تخت جا می گزارم
سرگیجه... بی خوابیم را...
و بعد دکمه به دکمه
پیراهن آبی ام را...

تردید را توی جیبم
جیب چپم میگذارم
قبل از خروج از اتاقم
با آینه حرف دارم

دارم کجا میروم, ها؟!...
ساعت دقیقا؟!... مهم نیست
این عطر گرم ملایم
یادآور خنده ی کیست؟!

بیرون زدم, توی پاگرد
در را کشیدم , مردد
دست مرا نرده محکم
باید بجنبد بگیرد!...

پایین... نه... بالاست مقصد
از پله ها می عبورم
حس میکنم به تو نزدیک
حس میکنم از تو دورم!...

پله به پله به فکرت
انگار دست مرا تو...
من این همه دوستت دا...
من دوستت...
پس چرا تو؟!...

بالای آپارتمانی
در یک خیابان معروف
من خالق داستانی
با چند پایان معروف!!

می ایستم... دستها باز...
و باد هولم
می دهد پایین و...

طبقه ی سیزدهم را نمیفهمم

باد لای موهایم

مژه هایم

توی سرم میدود

در پنجره ی دوازدهم

پیرزنی دست انداخته دور گردن همسرش...

به تو فکر...

در یازدهم دختر بچه ای با ماژیک قرمز دیوار پذیرایی را خط میزند...

پنجره های طبقه ی دهم کورند

پس به همان تو مثل دوازدهم فکر میکنم... پنجره های نهم خالی اند

از جیب چپم ترس بیرون میریزد

به لبه ی پنجره ی هشتم چنگ میزنم!...

میسرم تا پنجره ی هفتم

زنی با شکم برآمده رو به دو میل بافتنی لبخند میزند!

از طبقه ی ششم تصمیم میگیرم از این به بعد فقط به تو فکر...

که از پنجره ی پنجم

صدای ضعیف مبهم مقطع پبانو!

میریزد لای بوق ماشین ها...

در طبقه ی چهارم فراموش کردم پرده را بکشم!

طبقه ی سوم به تو فکر...

طبقه ی دوم به تو فکر...

طبقه ی اول چشمانم را می...

امروز بندهای کتانی ام با من لج افتاده اند

خم میشوم

در یک خیابان معروف مرگ رامیبینم

دلیل این مرگ

شاید سیاست باشد

اقتصاد

دیوانگی

تنهایی...

یا کسی شبیه من که به ذهنی خطور کرده است!

نزدیک تر می آیم

و در حالی که همه از نام و نشان تو میپرسند

من زیر لب تکرار میکنم:

رحمت غلامی...

فراشعر "زنی بیمار، زنی خندان"

فرزانه اکبری

مدام

و مدام

رسوخ میکند

از شانه های شب

تا حوالی صبحی تب آلود

افقی غرق در آه...



متن به گزارش می نشینند

مجلس رسمی ست

_گوش هایم را گرفته ام

[قهقهه ی کاراکترها،

سیلی خودکار قرمز است بر گونه های سطر]

...و سطر لرزان و وحشت زده

گیج می رود از شقیقه های آینده ای مبهم...

■

!؟_

بلہ!_

/و مہریہ

_صیغہ اش را جاری کنید..!

■

_سطر با توکل بر خدا:

می سپارم دلم را

به باغچه ها

به وقت انگشتان لطیف تو

_قول می دهم

_بعضی قولہارا وی دادہ کی گرفتہ؟!

نگاہ بی تاب

به خوشبختی دایمی دو زن

■ ■

_مادر

_بگو پاره ی اندامم؟!

_زهر شد

_مارها هجوم آورده اند؟

_نه،

جام عسل است

آنقدر که تلخ...

_زهر به گلوی متن ریخته شد

■

جنگ عشق و هوس

کدام؟

هوس

هوس

هوس

آب،

کم جان تر از ریختن آبرو

سینه ی سطر اما

لبریز از بغض...



نیمه شبی گرم:

زن زن

درد

زن زن

/صبحی خسته از تکرار خود/

_تبریک، پسری به میان آمد

از بستر زنانگی

که مردانه و استوار

سر متن را بر شانه هایش خواهد گذاشت!

_وارث نسل پدر؟

_وارث باران!

و اکنون

لذت هم آغوشی سطر و "جان سطر"



_پدر جان،

بچگی ام را بازی می دهی؟!

متن در فکر دیگری؛

_خسته ام!

سطر اما گریان

غلت می زند در خون خود



/لهجه ی طوفانی

کنار ضجه ی آینه ها

و اشک شمع

در سکوت مکرر روزها/

چه بخت بلندی

_کل بکشید!



و عشق،

همچون پیراهنی زار میزند

بر قامت شکسته ی سطر...



سراب آرزو:

جیغ های ممتد بوسه هایی خاکستری

و

باران:

در صفحه ی دوم شناسنامه ی دنیا

سقف سیاه آسمان را

هر روز می گزید...

فراشعر کودکانه

کیا یارسان

شب

شانه هایش را

در صبح

خمیازه

_ پلک می زنم

_ پلک می زنی؟

طلوع خورشید

در سطر چشمان

ر

_ سطر می ترسد

_ متن اما آرام



ایستاده ام
کنار حریم امن دستانت
باد می نوازد ملودی عشق را

پنجره می لرزد
جیغ
جیغ
پله های اضطراری

مادر
زمزمه می کند
لب هایش حریر مهتاب

_بیدارشو؛ فرزندم
وارث خنجر
آب
دوات..

_وبوسه
بوسه

شفا

_ طلبکارید از متن؟



چشم چشم

چشمانش



_ نظاره گر آفتابی دیگر

التیام یافت

زخم های کودکانه ام

در آغوش مهرش

جنگ

دود

خون



سطر گریان

متن نالان زیر آوار خودخواهی

آه

م

ا

د

ر

م

پژمردن گلها

پیشا بهار

زمین آبستن مرگ

سرما من

مادر

من سرما



مست از بودن متن
قفل می شد
شانه های سطر
دربازوان تنومند زندگی
کاغذ سفید
بر سطرهای سیاه یک ارتش
یک سرزمین
یک مادر

آخرین بار

لبخند متن
شکوفه ی گیلاس

وافکار کودکانه ام
که رها از غم روزگار
اوج میگرفت تا آسمان



راوی:

بر کوهها مشرف

دوربین

تک تیرانداز

ارتش سیاه



من

سطر

مادر

متن

دریا عاشق

آبرها عاشقتر

اوبرای من

من برای زندگی

_تقدیر

تیغ می کشد
روی تمام زیستن ها
خاطرات لهیده ی کودکی هشت ساله را



مدرسه
آزیر
جنگ
وسطری که بازمانده اش
یک آه



_ صورتی در حصار سینه اش
قامتش سنگری بود
جان ظریفم را

و خدا بود و
گریه..
_ مادر
آه
مادر

وتکه ای بمب

که از خجالت

سرخ شد در سینه ی آفتابیش

فراشعر الهه

رویا کارپسند

دوشیزه زردفام بخشنده

چندمین شکمش را

میان آب ها

زایید..



اسب طغیان ابر

اسبها طوفان

زعفران است و آب

حیات شیک آریا زاد

و آدینه

از لبه های خورشید کالسه ای بزرگ

از حال می رود



هفته ای را که می نوازد بای نی لبک

از پنجره ی آغوشی عاشقانه

_ آنجور که خدا می خواست

و روی بر آمدگی های دلپذیر اندامش, رنگین کمان



ستوده

گوهر نایاب چشمانش را

عریان نویس عاشق

که شمیران

زیر پاهایش

که در دستانش عشق

شبکه های منظم دوستت دارم را

در آستین

. پاورز

آنجور که هالیوود دوست داشت



_ فضا را

در پیچ و تاب اندام تو؟!

_ شکل ابدیت..

که در چشمان کریشنا
خواب می رفت..
در اتحاد و

"انسان اتفاق افتاد"

با دو بال
همانگونه که روح
همانگونه که کلمه



عصر یک جمعه
زیر درختان توت شمیران
دو کاراکتر
که از کریشنا فراروی کرده بودند..
قدم هایشان را
میان جاده سرنوشت
به عشق
آزادگی
ایمان
گره می زدند...

و دو کاراکتر عاشق
که از متن های هم جوار
برای ثبت یگانگی
لباس توریست ها را پوشیده بودند ..
با همان عینک
دوربین
و کوله ای
که همیشه می بندند...

فراشعر "فراروی یک زن"

ثنا صمصامی

تلخ می نوشم

قهوه ی خاطره هایی

ژنده پوش را...

بگذار کام شعرهایم

به نبودنت

وابسته

هی باز و بسته می شود

دریچه ی دهانم به بوسه ای

که بر حروف "مردن"

گیج می روند...



زندگی می کنم

دنیا را

روز را

و

شب را

هر بار کفنی تازه

می پوشانم

_ با حجمی وارونه؟!

_ حرف می زنم

محکوم می شوم به

سکوت

می خندم!

خنده های تاکسیدرمی

زار زار

زار می زنند

بر صورت هایی در باور پوچ زیستن!

کجای این سرنوشت

نوشتند: شادروان!

جانوران خشک شده را

پنجشنبه ها می شنوم:

_ خدایش بیامرزد!



سطر: ضربان 120

راوی: صورتش را بیرون زده است

سرخ ها

باگلولهای درگیر...

/ در فراسوی باد/

_از خاطراتم، خاطره ساخت...

گویی کلاغ پیر قصه ام

به خانه اش خواهد رسید!

و رختخواب مرا

امانت دار خوبی ست...

تا کلاغ بعدی!



خاکسترم را

شبی سیاه به دوش خواهد کشید...

نیمه ی دیگرم
میان روزمرگی ها
روزمره شد
روزمره
روز
و شب
به رویم
آغوش گشود...
در لجاجتی که مرگ را هم



یخ یخ
. زن
یخ یخ

/بغض کاراکترها/

شانه ی دفتر تکیه گاه نشد
بغض قلم را

شانه ای سفید

روحي چروک!

بغضی سیاه

جوهری خشک!

سردم است

همچون قطره عرقی ،

بر پیشانی دنیا

گویی هرگز بخاری از زندگی،

بلند نشده،

عمر کوتاهم را

_ دست های شب...؟

_ هم قد دلتنگی هایم

قد نکشید...

زن زن

یخ

زن زن

■

/ناله ی بوف کور/

مرهمی برای روح زخمی ام

نیست...

بودنت، درد

نبودنت، رنج

تنها بهانه ی ساده ی

خوشبختی...

■ ■

آواره

آواره

زن

آواره آواره

سرگردانم در همین سطر...

و متن باز شد!
چشم‌های بسته اش را
موتور دو تومور بدخیم
در متن تاریک
روشن!

و شعرهای سرگردان؟!!

سپیدپوش کافورند....



همگی به اول متن بازگردید!

تلخ شدم

تلخ ماندم

تلخ مژدم

اکنون

آماده ی نوشیدنم!!

چون قهوه ای که نوشیدم

چون مرگی که مرا نوشید

فراشعر "رقاصه های هر متن"

فریبا ناد علی

سقف

آسمان وار می چکد

ابرهایش را

دیوارها می لولند...

کهنه ستونهای عرش

_خانه ام را ستون بمان!

و های

های

قطره های گیج

روی گونه های کاراکتر زن

مرد :

_مزه ات زیر زبانیم ..

سرخ لعنتی

پنجمین سال گیجی ام را

در تو

به توقف ایستاده ام...



و ابرها

رقاصه ها تمام آغاز های متن

های

های :

_باران

های های :

_تگرگ

_های, کجا را قدم می زنی راوی ..

و سطرهای گونه

سیراب می شوند

سبزه های صورت زن را

دوکاراکتر : یک متن

دو کاراکتر : یک تخت



می لولی ام؟!

_لول ات می شوم

شبیهِ موکت ۱۲متری جهیزیه ام

که دود شد...

اما باش..

قد یک سر سوزن مرد باش ..

مردم باش..

رقص قابلمه

بر؟!

_نوک کفش های مرد

رقص لیوانها

بر؟!_

سر انگشتان گیجش

روشنفکر است؟!_

خیر سرش پنج سال

جهنم را

به شبانه های من

تزییق ..

سرود کمربندها

در سطرهای گیج...

برای کمربندهایش؟!_

مرهم

و ابرها

رقصیدن بی امان گونه ها را

_ ایست

_ عقب گرد...



دو چشم خیس

دو چشم خیس تر

و تور های فولادین که دنیایی را بندم می کند...

کوچه :

_ به وقت دیدار

آفتاب :

_ به وقت غروب

_ می خواهمت

آنقدر که یک آهنگ

رقص را

برقص

که جهانی را برقصانیم بانو

گلها :

زردها سرخ ها

_گونه هایت!؟

_افتاده اند

از خجالتشان

در سطر قبل ...

_دستت!؟

_میان دستان عاشق اش

_گرمت شد؟'

_آنقدر که آب

بخار می شد از میان انگشتانم

تا؟!_

برگردید به سطر اول از همین متن ...

یعنی باد؟!_

و هم افزایشی سقف و باد

سقف و باران

آه آسمان گچی..._

آه گجهای آسمانم ...



و ابرها

رقاصه های تمام پایان ها..

قطره های باران

کاراکترهای بی چتر

فراشعر در مدار بهشت

هدیه قلی یار

و در همایش گلاب و زعفران

در شب

تلاوت عریانی آیه ها

_ می خوانی ام!?

_ عاشقانه که وقتی می نویسم ات با باد ,

دیوارها پاک می شوند..

که وقتی می نویسم ات

بر آب ,

گلها وا می روند,

برای حس اندام انسانی...

آه ای

ارضای ابدی روح زمین

منحنی تمامیت آفتاب



حافظه ات؟!

حافظ طول موج های روز...

...نامه ها

را مچاله ی

هر صفحه عاشقانه ای

(دو دست مخملین ,یک سطر مچاله)

خاطره خاطره

. عمر

خاطره خاطره

مادرم...

که

_کهکشانی بر مدار دستانش

و سینه اش را,

قفسه کتاب خانه...

_ تو؟!

_ در سینه،

به قفسه اش گره

پشت گره..

به روزی یک دوستت دارم

_ می خندی؟!

رقص موجها

بر تلاوت عریانی آیه ها

_ دستانش عشق

چشمانش عشق تر

و در پیشانی او باغهایی

که خطوطی شکسته،

آنها را به آبیاری می اندیشد..

مادرم بهشت بود

بهشت بود ..

بهشت؟!



کاراکترها دگرذیسی چشمانتان را

راوی :

سمت راست و بهشت

دختر :

سمت راست و بهشت

و فرو می افتند تمام چشم ها به پای ..

_آه مادر..

بوسه های خیس

سطرهای خیس تر

_لطفا چترتان را چند پاراگراف برگردید،

دوست دارم زیر بوسه هایش تمام
کوچه های شهر را
عاشق بشوم....



_ واژه های خمار

_ در آغوش مادر

_ و تو؟'

_ در دفترم می نویسم دریا

_ یعنی سیل؟!

_ ترس مشترک تمام کاراکترهای این متن..

_ آه دخترم

_ خیلی سال است خنیاگری

عاشق شده ام ,

برای رقص

در چشمان آسمانی ات..

بهشت همیشه من

بخند

فراشعر پری_دریایی

آریو همتی

پنجره

پنجره

پنجره

طلوع یک شعر

دو چشم عاشق



و من متهمم به دکمه های باز

. بسته

نمی شود پیراهن تو ,

روی شاعرانه ی یک تردید

_ پری کوچک دریاها

پوشیده اما

تمام عاشقانه های ما

روی لبهای حسرت

هر مدیوم

هر تصویر

وقتی که زیر چشمی های شاعرانه ،

ما را جیغ می کشند..



به جهان شاعرانه های ما

خوش آمدین

امضا :

"معشوقه یک پری دریایی"



شکاف های زرد

که پیشانی را خط به خط

مات می نوشت...

"_ و خدایی که برای ثانیه دلخوشی هم

کات می نوشت..."

دستهای عاشق کاراکتری

لمس بدن راوی را

دریا پوشیده است

و تو

پری کوچک من

وقتی الهه ها

به کشیدن ناز تو،

ن...

نق...

نقا...

نقاش شده اند

نقاشی می کشند

نامیرایی دستان تو را...

نامیرایی احساس تو را..

پری .

ابرو ابرو

و تقسیم شکاف ها

روی اندام کشیدنی یک پری

_چقدر کش می آیم

. تا...

. تو...

که خال به خال مرا

جفت افتاده ای..

آه, بیست و چندساله های عاشقی



تلخ

شبیه قهوه

وقتی به استکان

چسبیده است..

سرد

شبیه یخ

وقتی که زمین را چنگ زده است..

_چقدر انفعال میانی اندام

شکم تیر کشیدن را

پری کوچک ...!

برای نشان کردن مرز عشقمان

وقتی که

سردم..

دوستت دارم،

شبيه کوير زاده ای در خیال برف

تلخم...!

می مکم ات،

شبيه درمانده ای،

که منتظر داروست..



• پری

• ابرو

و شکاف ها

چون هستی شب که زمین را یکپارچه تاریک می خواهد،
اندام یک پری را

_آه ازلیت آغوش
سر به مهر همیشگی

_چقدر می لولی ام

_آه لولا

لو..

لوله

لوله های

پلاستیک..

و صورتی که جراحی ام می شود

_برای؟!

او را به قاعده ی من بریده بودن..

_پری؟!

وقتی که می پوشم اش،

آه پوشیدن یک پری



پنجره

پنجره

پنجره

حماسه یک آغوش

شکوه یک رویا

گره کور

مهسا جهانشیری

_دلتنگ می شوم تو را

میان...

شاید!

هست و

نیست خود...

_باور نبودنم،

راحت است تو را...

_در ابعاد یک غروب

حجمی مقابل دیده ام...

نگاه نگاه

عدم

نگاه نگاه

_تار نبین!

تارهای تنیده بر رفتنم،

واضح...

از خود گریز

از تو گریز...

ریز

ریز

شد

عکس های دو نفره...

[نقطه ای سیاه در حال عبور...]

_از غرب روحم بارها دمیده ام

سر کشیده ام...!

یک نفس

تو را،

از پیاله ی حسرت...



سُر می خورم یک خاطره را

تا انتها

در آغوش باد؟!

سینه خیزی آرام!

زیر حجم انتظاری خسته

که زهر را در ارتفاع پنج و جبی

افشانه می کند!!!

نفس هایت در بند هوا...

کــــــــــــــــش می دهی

ق س ها را...

و و

و و

و

گره های کور

دلخوش به سر انگشت بی زبانت!



نفس های حبس...

عقربه ها هل می خورند!

میان ثانیه های دق_مرگی؟!

ثانیه ها می 1

ف

ت

ن

د...

از چشم تیک تاک های بی تاک تیک!!!

شمارش معکوس،

سه!!!

نفس ها حبس...

دم ها!!!

بازدم ها...

دو!!!

آونگ پُر اَزَة

ی

جان،

جان،
می گیرند!
تشویش های پر التهاب...

_ در حجله ی تنهایی؟!
_ سمفونی عبوس!
_ به تو اااان (تاریکی)!

_ تا قرار بی کسی
_ با بی کسی!

_ تا خلأ

_ یک!!!

_ برگردد...

_ به آسمان پر گشود...!!!

عشق ممنوعه

رویا کار پسند

زنی کور

در شهري سپاه آواز مي خواند

_ خواندني؟؟!!!!

_زنی مست

در شهري سپاه از ياد مي برد

گلهاي تماشا را !!،،،،



تاراج کرده اند

عروسکها را درشب

سوداگران سودايي

از باد

از باران

شکوه مي کنند

_خریداران !!،،

_چه باراني!!!!!!

دیدار ،،

در پشت شیشه ها

ماهیهایی قزل آلا

گلہای کاغذی

کنسروهااااااااااا،،،،

تاک ها را در خاک کرده اند...،،،،!!

سوداگران سودایی

بر سنگفرش های خیابان

پرتاب می کنند خم های خالی ،،!!



رهگذاری عاشق

در کوچه های مست

_بارانم من ،،!!

_چه خیالی داری؟؟!!

در همه ی شب

شب در من پریده رنگ

_مسافرم !!

بر ساحل سبز سپیدرود

_ و گریه ؟،،!!

اُبر سترونم

خاطره هاي سرخ مشوش

روييده بر بيشه ي تنم



عشق من!!،،،

جرمي بر عرياني قلبم

مرز ممنوعي!!،،،

تقدير مني ،،

چون چشمه اي تا دريا

كودكي تا پيري

ذره اي تا خورشيد،،،

عشق ما

كور

چشمهائي ما گناه

تقدير توام

بهار ما سرگردان

چگونه نوازش كنم

_ تو را _

_ مرا _ چگونه ستايش مي كني



عشق ممنوعه!!!



تو را با سوگواري

تو را از پشت ديوار سياه و سخت

دوستت !!،،،...

فرياد مي زنم

دوستت !!،،،...

_ دارم

_ دارم



اينجا

آفتاب برهنه!!

چقدر هوس انگيزي

پشت آن چشمهاي يکسر سايه

يکسر ياد...،،،!!!

هياهو ي دريا

خون جاري رود

ماهي هاي كاغذي

گلهاي زنداني

انگورهاي خمار



در من چقدر

اهسته

هاااااااا

هاااااااا

هاااااااا

(مست) (دودي) (سرخ)

در تو نیایش

نگاهی بوسه آلود،

_شعله های شکافنده ای مگر؟؟!!!!!!

_((فریب آرای شورانگیز))



شکاف لبهایم را

_باز..

می جهند بیرون

زخم های ممنوعه!!!،،،،

_دوستت دارم های بی مرز

_عاشق توام

جرمی در دهلیزهایم چپ و راست

در بطن های فاصله

_در متن های ممنوع!!!

شکوهمند سرکش. شرمگین

درون درياهاي شيشه اي
قزل آلاي عاشق. مرگ رنگ !!...
(بنوشانم بهشت جهنمي ات))



_ در شهر چهره اي نيست
_ در من تويي
پشت پلكهايم سبز نشسته اي
مثل گلهاي رازقي
_ چسبيده ام به ديوار حياط
چشمخانه هاي سبز تو
اتاق خيال من
مرز ممنوع
عشق ممنوعه!!...

ما جدا,

نشسته ايم

اما

ریشه ام در خاک توست!

فراشعر "چند سین"

سمیه شکری

"سیب" های سرخ

در کاسه ی گل سرخی

چه سرگردان...

_می رقصند؟

_به ساز توپ های در شده...

پر پر شده...

"ماهی" ها اما...

می دوند و نمی رسند!

_به دریا؟!

_همیشه از بیراهه به تنگ آمده،

سر به تنگ می کوبند!



ساعت را...

ساعت را که نگو،

مغرور و خودخواه!

سلانه ...

سلانه ...

تیک تاک اش آنقدر کند است،

که هر تیک اش،

مستی از سر تاک خسته می پزند...



روزهای خط خورده را می شمارم

ت_____|||||

بهار...

انگشت هایم کم می آورند،

کم می آیند...

می آیند و

می روند...

روح سرگردان؟!

نه!

روزهای باطله!



[تکه های شکسته ی ناخن هایم را

بیرون می ریزم

از پنجره ی اتومبیل،

درون اتوبان ذهنم!]

ارواح بُرنده،

می خراشند سینه ام را

در پستوی...

_نه

در ازدحام جانورانی دو پا..._



لاشه ی روزها بو گرفته اند!

در قبر آخرین شب زمستان..._

به آب!...

_آف—رین!

یکبار اندیشه ات درست..._

درسته،

در آب روان می اندازمشان!



در من اینک..._

هزاران شاعر

در دور دست هایم

عزادارند...

دارند می گیرند بر وصیت هاشان!

نوشته هایم!

و

این بهار،

نو عیدشان را...

راستی،

"عیدشان مبارک"!!!



برگردیم به سفره!

معصیت است زمین ماندنش...

آه!

که دلم...

دلم همچون

"سیر" و "سرکه"

می جوشد!

و تلخ کام از روزهای رفته،

با سبابه ای "سمنو"

شیرین می کنم رویاهایم را...

_"سنجد" چه شد؟!

_"با" نگار استخر" در حال تمرین است!

شاید...

شاید تا گره زدن "سبزه" ها بیاید...



سفره را در متن جمع...

...متن را در کاغذی مُچاله

در چاله ی آینده پرتاب...



_"فالش" چه آمده ست؟!

_"این بیت سعدی :

آدمی نیست که عاشق نشود وقت بهار
هر گیاهی که به نوروز نجنبد حطب است



آب دهانم را قورت می دهم!
و دست در دست مادرم "بهار"
پا به پای "فروردین"

[بیست و چهار] ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا

"خروس" خوان را
می آویزم
به گردن شناسنامه ی مضطرب
اما،
دلخوشم!!!

_ تو همان دختر...

_ آری،
من همانم!
دختر بهار...
زاده ی فروردین...
پلاک ۲۴...

فراشعر مشترک قصر_قصه_ها

الناز عباسی

آریو همتی

پيله پيله

. پروانه

پيله پيله

و در ملودی خسته ی شانه های یک شهر ،

قصری ،

ثانیه های کودکی را

رویاشد

رویاشد چه شد؟!

کابوس...

گوشهای شهری خسته

که روان راوی را

در عمیق یک تراژدی

خاک می کند



لب به

لبه ی پرتگاه

رسیده

نرسیده

جهانی را در سوگ سطرها

به تشییع خودشان

نشسته بود..

لبه یک پرتگاه :

افتاد؟!

_سی و چند سال و لالایی قرص ها



ایستگاه اول :

ایست...

گاهی اما نمی شود جهان را ایستاد

حتی یک قصه
حتی یک شاهزاده

تشیع پیکر کوه
بر دستان زمین..

و التماس های کودکانه ی یک
نگاه
آه..

_ شما؟!

_ راوی یک قصه
پیشاشکستن

_ شکستی؟!

" و را...
وی...

چ

ش

م

ا

ن

ش

را

می افتد.."

از لبه ی این سطر



ثانیه های کودکی که رویاهایش

کابوس

نه فقط من ،

که جهانی را شکسته شد..

در سی و چند ثانیه

سی و چند سال گسسته شد..



ایستگاه دوم :

لاله ها

لال

متولد می شوند،

_گلویشان را

_نذری دلهای یک دنیا عاشق

_می میرند؟'

_سرخی برگهاشان را لاله ها

هم خون

هم عشق

دویست و هفتاد نهیب را

هاشور می شوند..

و قرصها

به خواب می زنند، چشمان تمام کاراکترها را

_در؟!'

_شهری که شانه هایش خسته تر از هم افزایی

یک ملودی

یک سقوط

یک مرگ



و کاراکترهای مردمان شهر

حکاکان تمام تراژدی‌ها

در صفحه یک عصر

روایان اند،

قصه‌های پری کوچولو را



در پنجره :

_آه روزهای سبز

آه قصر طلا

آه سیالیت آبها

که مرا کف زاییده اید

می خواهم کف کنم آنقدر که تمام وسعت چشمانم به دریا برگردد



ل

ا

ل

ه

ه

ا

قطره

قطره

زندگی را

پر پر می زنند..



قصر :

سنگ هایش؟!

مرمر

آویزها؟!

_هم افزایی زرد ها

طلا

هم افزایی سفید ها

نقره

_مبل ها!؟

_مخملین شان را

در شهر سوت می کشند..

و دو چشم،

که کودکانه از پنجره های

قصر

آ

و

ی

ز

ا

ن؟

_ش ک س ت



پيله پيله

. پروانه

پيله پيله

چگونه؟!

محمد آذرخو

این فراداستان از نگاه اسبی کارگر نوشته شده است و
اتفاقات آن تنها توسط نویسنده با حدس و گمان به واژه تبدیل شده است.
برقور پرنده ای است باهوش که در فرض این فرا داستان
انسان قادر به دیدن آن نیست.

-انسان ها وقتی این خانه و استبل را ساخته اند

مرا نیز ساختند

یال و دمم را...

و سم و دندان هایم نیز از سنگ

-چشمانت چی؟؟

-چشمانم را نیز تکه ای از آسمان سبز بریدند.

(موش)

-من نیز تکه گوشتی بوده ام

به منغارکلاغی

افتاده لای سخره ها

برقور روی پشت اسب می نشیند و با نا اومیدی می گوید:

-مرا نمی دانم چگونه به وجود آمده است.

اما می توان از این خوشحال باشم که در بند کسی نیستم.
(اسب)

نگاهی از دریچه به بیرون
صاحبش را در حال پاک کردن ماشین می بیند.
(با تکان سر)

ما را دیگر از کار رفته ایم
ما دیگر قدیمی شده ایم
جای امثال من را اسب های آهنی گرفته اند.
(اشاره به ماشین)
و جای شما را...
(برقور)

رپی ژ(این تشعشع معادلی برای آن در فرهنگ لغت فارسی یافت نمی شود.)
...و تنها شما نیستید که این وضع را دارید
من که جای جای دنیا را سرک می کشم
همه ی حیوانات همین وضع شما را دارند
(اسب)

-حالا چه باید کرد برقور؟
می توانی کاری برایمان کنی؟؟
-موش آری تو که بی بند ترین ما هستی
-چگونه؟

چگونه وقتی که نه ما زبان انسان ها را می فهمیم و نه آنها زبان ما را
-چگونه؟!

فصل سوم: غزل، غزل مینی مال و رباعی

آرش آذر پیک

می گفشی من را ولی آخر چرا با دسته گل

لافتی جز چشم تو، لاسیف الا دسته گل

تو گل باغ بهشتی، من گل خاک زمین

هر دو دنیا می بود در حجله بی ما دسته گل

تو تماما قل هو اللهی، تماما لم یلد

ای سراپا عشق و آتش، ای سراپا دسته گل!

زیر لاحول و لای چشم تو ذکر دلم

یا عزیز و یا لطیف و یا نفس، یا دسته گل

آه لاعشق و لای چشم تو در چشم من

لاتعشق، لاتبسم، لاغزل، لادسته گل

تا که عکس ماه تو در آب می افتد به ناز

قطره قطره می بشود امواج دریا دسته گل

مثل مولانا که دیوانش به نام عشق شد

می بشود پای غزل های من امضا دسته گل



مرده ام از تو، برای سنگ قبرم پس فقط

از تو می خواهم دو بوسه، فاتحه با دسته گل.

آرش آذر پیک

مست مستم عشق من، یا تیغ و رگ یا چشم تو
از خوارج می بشوم لا حکم الا چشم تو

اوج فریاد قلندرهاست در میخانه ها
این ادر کاسا و ناولها الا یا چشم تو

در کلام الله حافظ آمده که کعبه ای ست
بین عشاق سمرقند و بخارا چشم تو

مزرع شاخ نبات از بوسه باران تو سبز
ای که صد روح القدس مست از مسیحا چشم تو

از بهشت خود سوی ما آمدی باران گرفت
نام دوزخ نیز عشق آباد شد با چشم تو

طاهر عریان به کوه و دشت و دریا رفت و دید
در خود برق تماشا نیز حتا چشم تو

تو کجا راز مگو هستی که عریان دیده اند

در دل هر ذره ای یک عرش و آن جا چشم تو

دل کنیزی می کند جان هم غلامی می کند
هر دو آزادانه در بندند، مولا چشم تو

بعد صد چله تغزل من رسیدم عاقبت
تا به آن سوی جهان نیروانا - چشم تو

خط نستعلیق چشمان همه کوفی شده ست
خط سوم را نوشته شمس حق با چشم تو

موسوی با کیش خویش و عیسوی با کیش خویش
پیش چشم من ولی عیسا و موسا چشم تو

از طلوع ذوالفقارت یاس و مریم می چکد
لا فتی الا لبت لا سیف الا چشم تو

«لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا» خواندی و من
هر دو دنیا را به آتش می کشم تا چشم تو

کفر یعنی چه که بعد از بوسه، پیش از این غزل
عاشقانه کشت و جان بخشید من را چشم تو.

یک شعرحسی از آوین کلهر

دریا به دریا گشته ام دنبال چشمت

پرواز می خواهم ولی با بال چشمت

بگذار، از فنجان آن چشمان ترکت

امشب بخوانم خط به خط از فال چشمت

هرچند تکراری شود تعبیر این عشق

سیبی بچینم، از نگاه کال چشمت

در هم بریزیم عالم و جغرافیایش

آقا تو مال من، جهان هم مال چشمت

حتی خدا هم مانده از تفسیر چشمت

پیدا نشد مدلول هم ، بر دال چشمت

غزل مینیمال

آوین کلهر

روی گاری می برد سیب زمینی ، چای تازه

پیرمردی رانده از خانه پی یک جای تازه

می رود تا انتهای شهر ، آغاز تسلسل

رانده از امروزکهنه ، مانده از فردای تازه

لحظه ای خوابیدو یکباره پرید از خواب اما

در نگاهش موج می زد برق یک دنیای تازه

ناگهان بر متن جدول خون تازه ، چای تازه ...

ماجو مهری

روز هایی که سیاهی قسمت تقدیر شد
بخت من هم‌رنگ برف اما میان قیر شد

در میان لاله و داوودی و رز در دلم
ریشه های خشک پیچک دائما تکثیر شد

آسمان در حق من خوبی اگر هم کرده بود
در نهایت ماجرای "گاو نه من شیر" شد

خواب های خوب من شد "پنبه دانه ی شتر"
بدترین کابوس های هر شبم تعبیر شد

سوره های عشق نازل شد ولی در گوش من
آیه های روز خوشبختی بلا تفسیر شد

در اتاقم مات تصویر تو بودم ناگهان
مادرم آهی کشید آینه بی تصویر شد

عاقبت پاییز هم در سوگ فرزندش نشست
ماه آبان عاشق چشمان کال تیر شد ...

مریم ناظمی

ای مهربانترین گره ی روزگار من
غربت نشین گم شده در شام تار من

تا مرز لحظه های پر از شبه می برد
سرمای دستهای تو از دل، قرار من

حالا که دور میشوی و دورتر عزیز
دستی تکان بده گل ایل و تبار من!

چون پنجره که نیمه گشوده ست رو به باد
پاییز، وامدار شد از حال زار من

با اینهمه تفاوت و غم، دوست دارمت
ای بانی طراوت سبز بهار من

مریم ناظمی

شبیه صبح به گل مانده در شب تارم
هجوم و حشت امید زیرآوارم

صدای بغض زمانم شکسته خواهم شد
و از هراس سکوتم همیشه بیدارم

اسیر پنجه ی تقدیر و بنده ی خاکم
پرنده هستم و از آسمان چه بیزارم

به معجزات تو امید بسته ام شاید
مگر تو بازگشایی طلسم از آزارم

برای از تو سرودن شکوفه خواهم زد
منی که بی تو سپیدار خشک و بی بارم

زهرا غلامی

پاییز را با خود نبر تا در تب باران نباشم
مهری اگر داری بمان تا دل خوشه آبان نباشم

تا چشم میبندی خسوفی مرگ اور در نگاهت
رخ میدهد تا لحظه ای را خالی از بحران نباشم

پروانه ای پر میکشد از خنده ات تا چشم هایم
خیر سرم میخاستم بازیچه ی شیطان نباشم

میخندی و میخندم و میفهمی و کارم تمام است
خوب است، باید فکر آزادی از این زندان نباشم

با هر نگاهت شرم روی گونه هایم مینشیند
از دور هم پیدا است باید در پی کتمان نباشم

در کوچه ها میگردم و در انتظارت مینشینم
یک بار بگذر لا اقل تا بی سر و سامان نباشم

با دیدن من عقل هم حکمش حماقت های عشق است

باید که با بی عقلیم این بار را نادان نباشم

رباعی

آوین کلهر

ما را به حنا بست زنی دست به دست

عاقده گره ی خطبه ی دائم را بست

مردم همه سرگرم عروسی اما

ما خارج از این دایره در باران مست

آوین کلهر

عشق است که در چشم شما زاده شوم

آن جا که تو عابر بشوی ، جاده شوم

وقتی که دلت تا به ابد قصر من است

وقت است که بر تخت تو شهزاده شوم

آوین کلهر

ای آن که تمام دل من ، مال شماست

حتی ته فنجان دلم فال شماست

بگذار که تقویم مرا سد بکشد

با عشق ببین سال دلم ، سال شماست

آوین کلهر

سیمرغ به دنبال قدم های شماست

قاف کلمه تا به ابد جای شماست

امروز که خورشید حقیقت شده اید

خورشید زمین محو تماشای شماست

فصل چهارم: واژانه

" جشن تولد "

فرح اسدی

دیوار دیوار

غوغای کودکان

دیوار دیوار



آوار آوار

عروسکها

آوار آوار



بادکنک های سرخ

حرمان

اقدس نگاہداری

دریاچہ

ماہ / ی

دریاچہ

||

ابر تیرہ

تنگ بلور

||

قطرہ

ق

ط

ر

ہ

انتفاضه سنگ
اقدس نگاهداری

بهار گرده

آشیانه جوجه



بیل های مکانیکی



باغ مچاله

جوی پر

خطوط موازی

مسعود علی بابایی

شب

دو پنجره

مرد

ماه

صدای کبود

ابرها

سکوت

شمع‌ها

فرنگیس اسدی

آسمان ابرهای سیاه

شهر حصار



کرکس کرکس

کبوتر

کرکس کرکس



باران سرخ

فرشته کوبانی

آرش اولاوندی

آسمان
دختر
ابرهای سیاه
عروسک



آتش
کوهستان
آتش
آتش



دختر

سایه های سیاه ؟
تفنگ ؟



عروسک خونین

"افول"

پروین شاهرادی

آسمان آسمان

پروانه

آسمان آسمان

■ ■

پروانه

شمع؟

گل؟

■ ■

زمین

زمین

شفیره

زمین

زمین

تنها

نیلوفر مسیح

زن عروسک

ویترین لبخند سرد



چشم

چشم

چشم

چشم

عروسک

چشم

چشم

چشم

چشم



تنها

رهایی

نیلوفر مسیح

سیم های خاردار

فریاد حواصیلها

ابرهای منتظر



پیچک خسته

سیبل مقابل

_آتش!!



پرهای سرخ

"بازی"

آرش آذر پیک

خدا



خدا

زمین



خدا

زمین

انسان



خدا

زمین

انسان

خانه.

خدا

زمین

خانه

خدا

زمین

خدا

زمستان می کشد"

الناز عباسی

شکار شکارچی

خیابانهای هرزه

■ ■

قدم ها تند

دکمه ها

ضربان تندتر

■ ■

پیچ اندامها

تن مجاله روح مجاله

به روایت عقربه ها

لاله پارسا

"نه

هشت

هفت

_تاب تاب..

شش

...عباسی..

پنج

...خدا

چهار

_چشمانت!؟

سه -تار

دو

-تاب تاب

یک

"بمب"

مرگ لاله ها

"یک شب"

سمیه شکری

رقص ماشین ها

زن جوان

چند تار مو

_قار قار

_سر هفت تیر

"ایستگاه آخر"

کلاغ های پیر

عروس کرمانشاه"

آریو همتی

ماه

حوض

"رقص ماهی ها"



(سطر چایی)

_وکیلیم ؟

چیدن گلها شوق کلاب

رویای یک زن

پیچ سوم :

_وکیلیم ؟

_بله ..

گونه های سرخ



چوپی قبیله

رقص اسب ها

دستمال های چرخان



دو هکتار زمین

دو دست مهربان

بازی"
رویا کاربند

"سنگ" :

دوزن

دل شکسته

■ ■

"قیچی" :

مرد

فصل جدایی

■ ■

"کاغذ" :

تنهایی

به آسمان با عشق ...

به:هانیه

کیا یارسان

پاییز قبیله من "

زمین: بازی گسلاها

خانه:

خواهران عاشق

■ ■

رقص دیوارها

_ سقف ؟

_ چکه چکه

راوی قدم قدم

چشمان گریان

_خواهر...

دستان مسیح

پشتی خمیده



لبخند کودک

زبان گلوه ها"

مریم ناظمی

داعشی ها به رقص

کلاغ ها نیم خیز

-سربازها:

_ خبردار

هدف: چشمان رو به رو

-آتش

"مرگ دو قو"

روح فروشان"

فرزانه اکبری

رقص نور صدای سکه

آلاچیق عشق



آغوش جوان



دیوارگلی

زمین سیاه جیب مجاله

انتحار"

فرسامه پارسا

. پنجره پنجره

رقص باد مادر پیراهن

■ ■

"بمب!"

■ ■

باران دسته گل لکه خون

تورسیاه تورسیاه

اتوپیا"

ثنا صمصامی

شهر خیابان سیاه

درختان برگهای افتاده

کلاغ ها دست به سینه

سماع یک روح "

لیلا ادبی

شهر یخی

دیوارهای بی حوصله

پنجره های بسته



سیم های لخت

سمفونی کلاغ ها

خیابان های رقصان



خانه های کارتنی

مرگ رویا ها

مردان زخمی

رقص فرشته ها"

مهسا جهانشیری

مادر انتظارسبز

سرباز یک خشاب حسرت

کودک آیه های التماس



چشمان بارانی

سنگر خونین

لبهای خندان

به صحرا شدم عشق باریده بودو زمین تر شده بود(بایزید بسطامی)

هدیه قلی یار

رعدوبرق باران

ملودی حیات



ابره‌ای خندان

سماع گلها چکامه بلبلان



ذهن های شاد

قلب های روشن

جنگ دنیاها"

لاله پارسا

سرباز سرباز

اسلحه

سرباز سرباز



کودک کودک

شاخه گل

کودک کودک



کودک سرباز

گل سرخ

کودک سرباز

جهان نما"

فرزانه اکبری

آلاچیق گلهای زیبا

. دوپروانه



مار مار

. مغز جوان



مارزخمی درفش سرخ

رویای ناتمام

جنگ و صلح

فرناز پارسا

اسلحه

اسلحه

رقص گلوله ها

کبوتران زخمی



بازی پرنده ها

میله های آهنی

دانه

دانه

زرتشت محمدی

نگاه تلخ
ابروها درهم
-روز؟ - ... شنبه

[نگاه تلخ تر]

-ماجرا؟

[نگاه سرخ]

-صبح خیانت

شب خیانت

صبح

شب

صبح که...

[پیشانی پرازچین

صدا بلندتر]

-که بیییییخ؟!

□□□

سلول خالی

□□□

دو قبر

فصل پنجم: اشعار آزاد

زرتشت محمدی

تنها شد و تنها تا که حوصله پر زد
کتاب را ورق زد که شاعر گفت:

ای به درنگ خفته در آغوش شب
بیدار باش از صولت مهر
یک خورشید آتش زده بر ریشه ی شب؛
یک دریا جهیده بر دشت جمود.

ای به شب خفته در آغوش درنگ
بیدارباش از صولت مهر
یک پنجره روییده در خلوت ماه؛
یک ستاره دمیده در برج عشق!

صفحه ادامه داشت و تنهایی و شب

شاعر را کنار زد و گفت :

باید طلوع کنم امشب!
باید طلوع کنم در خود دریک جهان فرزاد
با چند شاخه ی پربار
باچند ریشه ی جاندار
باچند...

خیال ادامه داشت و تنهایی و شب

خیال ادامه داشت و تنهایی و شب

خیال ادامه داشت و تنهایی و شب

تا خواب بر چشم های او نشست!

نسیم سبزی

ظهر گرسنه را
به خواب بردم
سکوت تابستان بود
میان عطش سایه ی درخت گیلاس
آفتاب
ظهر را وسط حیاط خانه
به آتش کشیده بود
تیغ های طلایی اش
در چرت پاره پاره ام می رقصید
و از هر پاره ی خوابم
صدایی غم زده ای اشک میشد
بر صورت شب می اچکید
تاریک
در زانو های خسته اش
گره خورده بود
_ در خواب پاره ام چه میکنی
اینجا وسط روز
حتا در بیداری هم
خواب تو را میبینم!
در باغ گیلاس
چه نسیم خنکی می آید!
سایه اش را پوشیدم
خنکای چمن اش
از رویایم جست

بوی سبز خیارها
جالیز را در زمرد گوشواره هایش
وزیدن میگرفت
حالا از کجای این خواب برخیزم
که نسیم تو را با خودش بیاورد؟
خورشید خودش را
وسط حوض غرق کرده بود
ماهی ها در تب آب میسوختند
و صدایی پاکی
در فضایی خالی خانه
وزیدن میگرفت

خیال خیس

سید جواد حسینی تیرتاشی

من گیره می زخم موها را به درخت

تو بوی باران را از رگ هایش جدا و

ارزانی حوض کن

_انار کجاست؟

طاقت نداشت

دلش ترکیدو پرواز کرد به کوچه

_پاییز ظالم است؟

مگر در باور پنجره

چشمائی بسته

منتظر معجزه ای نیست؟

پس از باران

خورشید را در آغوش بگیر و

از سفیدی رنگین کمان

عبور کن

تا شاید الماسی در خودت دیدی

_من!؟

خاکت را نتکان

درونت صیقل نور

آفتاب را قدر بدان

گندم، زوزه ی سگ، فانوس

گندم

زنگ می زند و

من از حیات عروج می کنم
به دشت [هم صدا با شب]
شاید نگرهبانی ستاره
برای دشت کافی نبود
_راستی دیشب خوابت برد
که گندم ها پرواز کردند؟
فصل درو که نیست
اگر خوشه چینی گنجشک و
مهاجرت کبک ها نباشد
روپاه گرسنه ای
همیشه منتظر کشاورز
نخواهد بود
_مراقب گندم باش؟
دیشب که فانوس نفت اش ته کشید
صدای زنگ گندم بلند شد
از میان شب لوله ای
که تاریکی می دواند
بر دستانم عبور می کنم
ماه را بر دوش و شب تاب بر دست
راه می روم بر لبه ی تاریکی

هرچه هست دیوار حیات
راهی ست به دشت
و خانه فرصتی ست
برای عاشقی باران و
مستی کوچ

سید جواد حسینی تیرتاشی

اجازه بده ساعت صفر را
بر جنگل آویزان کنم
تا ماهی ها در شبم برگ شنا کنند
تو موسیقی برگ را
در گوش خاک شنیده ای
باید بال داشته باشم
تا برای آب بالشتی
در پایین آبخار باشم و
پرواز سنگ تجربه ی خوبی
برای رود باشد
من سالهاست
خیره به این درختان
در آرزوی سبزی سنگ هستم
رستگاری دستان من زمانی ست
که اشک هم سفره ی چشمان خورشید باشد

ملیحه ترکمن زاده

چه خوب
که کسی جز تو
دهان ندارد
در این خانه ،
تا ساعت ها
از نخ سکوت آویزانش کنی ،
بشقاب های چینی
لیوان های فرانسوی
قاشق های ایتالیایی
تنها اجنبی های
خانه ی ما نیستند
وقتی من دوست دارم
مرا به جای _ عزیزم _
_ خواهرم _ صدا کنی
وقتی برای تو چادر می پوشم
در جهانی که
تنها مردمانش
من و تو ایم .
گیسو می بافم از زیانم
وقتی مو درآورده
از حرف های سبز تکراری ،
_ سلام
_ سلام

_ صبح بخیر، ظهر بخیر، شب بخیر

_ به خیر، به خیر، به خیر!

ملیحه ترکمن زاده

پاشیدن افکار بلند

زیباتری تو

با تمام لک های پیشانی و گونه ات

وقتی هر صبح با خورشید

از خانه بیرون میزنی ،

زیباتر از تمام دخترانی

که ضد آفتاب زده اند .

تکه هایی از خودت را بریده ای

برای تمام روز

_ تو کدبانوتری، درخانه بمان

_ تو را به باغ می برم برای چیدن انار

_ تو جوان تری به دور شش و پرو

_ تو در طویله باش که گاو خواهد زایید

_ تو با من به اکابر بیا

_ تو مادرتی، بچه ها را شیر بده

_ تو چند رج دیگر از قالی ات مانده

و تو نمازم را سر وقت بخوان .

و شب تمام تکه های تو

با درد به تو می چسبند
برای خوابی رنگ پریده
از وحشی شب .

ملیحه ترکمن زاده

وقتی مثل اسب

زنبیل به دست

چادر به دهان

از خستگی ها بر میگردم

خالی ام کوچه را پر میکند

مردم انگار زلزله

مرگ

داعش

و جنگ را فراموش میکنند .

_ بانو جان با خودش حرف میزند

_ بانو جان مگر حرف بلد است ؟

_ بانو جان بلندتر شده

_ نه به گمانم شکسته تر شده

_ بانو جان چه قدر خوب مانده !

_ دندان هایم

موهایم

زانوهایم لق

قرص ها مرا خوب نگه داشته اند

اما دلم قرص

انگار دکتر سه وعده

میخ برایم تجویز کرده
صبح یک کاسه
ظهر یک کاسه
و شب یه کاسه
گوش هایم پر از قاب عکس صدا
و در رگ هایم فشار خون بالا
میخ شده
گوشه های لبم را به چپ و راست
میخ کرده ام
و پلک هایم را به بالا
حرف را از میخ دار آویزان
و اراجیف را پشت در میخ کرده ام
کنار پلاکی که
پستچی یکبار هم
نامه ی فدایت شوم
سرکارگری را برایم نیاورد .
راستی اسب
که زنبیل به دست نمی گیرد !

ملیحه ترکمن زاده

_ من از ارتفاع میترسم
_ نترس من هستم
_ من از عمق میترسم
_ نترس عمق دور است
_ من از پل چوبی می ترسم
_ نترس کدام پل بچه ،قورت داده ؟

خودت دعا کردی
باران بیارد
که گندم ها تشنه اند
گناه باران نبود
پل چوبی که نم خورد
ریحانه را سر داد توی تمام ترس ها.

ویلچرش را که آوردند
گفتی چرخ هایش را
آبی کنند
غیژ غیژ که میکرد
نگذاشتی روغنش بزنند
گفتی
غوک ها در آبی اش می خوانند
ریحانه که رفت

ویلچر را به رود انداختی

رود رنگ را برد

غوک را

و ویلچر را

حتما برای ریحانه

و پل چوبی در روزنامه محکوم شد!

سعید امامی

بر من خشم مگیر

ای سروده ی نور

در این بی نهایت تاریک

بر من خشم مگیر

چه بسیار حرف هاست برای ناگفتن

و چه بسیار غزل ها برای ناسرودن

همزاد باران و خنده

مرا از آغوش گرم چشم هات محروم مکن

ترنم تبسمت را

در این باغ خاکستری دهشت زا

به من سنگین شده از مرگ

ارزانی دار

در این باغ بی برگی که میوه هایش را کسی به یاد ندارد

بر من خشم مگیر

و رهایی بخش آسمان قلبم را از ابرهای اندوه

بیا و در میان غزلهای آکنده از اشتیاقم

با لبانی پر از زیبایی و لبخند، بیارام

و برای من نقاشی کن ترانه ایی از گل و آشتی

شاهزاده ی قصه ها

در قصرهای نگاه تو

فرشته هایی پنهان اند که آرامشی اساطیری در قلبهای آنها نهفته است

با پرواز واژه های ملونت

از رونق بینداز

تنهایی مرا

در این جنگل بی حیایی و جور

و سکه های سرخ خنده ات را

بر روی میز غمگین صبحانه ام برویان

که قلب من بی تو

انار غمگینی است که در دره ی خاموش ضجه می زند

و چشمهایم فانوسهایی خاموش

بیا و شعرهای سپیدم را

رنگین کن

با شراره های خورشید چشم هات

که از پرتو چشمهای تو

کانی های لعل و یاقوت می رویند.

سعید امامی

و ما دو کاج بودیم

در مسیر غروبی سرخ

که خیره شدیم به آخرین نفس های نور

و من خوب یادم هست ترا

که نیمه ی من بودی

و تو مرا به خاطر داری که نیمه بودم

نیمه ای تلخ

نیمه ای شادی

تلخ برای غروب...

شاد برای تو...

علی پرندین

ماه را به دار کشیدن

به وقت سپیده آزادی

آنگاه که قلمی

از باغچه

مرا می نوشت

جایی که

مردمانی به خوردن سیب

دچار عذاب بودن

ماه را به دار کشیدن

به وقت دوست

آنگاه که

هر شب یلدا شده بود

پیش چشمانم

در این تاریکی

اتاق مسدود زندگی

امین پرندین

وقتی روزنه در

شب نبود

و هر جا سایه ای

برای تولدی

برتر خودش را

علم می کرد

من پایان تاریکی

یک مرثیه

خودم را برای

سایه ام

شرح دادم

و گفتم

آدمی به درد

نفهمیدن

در جهان ساختگی

دچار است

و من به درد یلدای انتظار